



کیا آموزش



**Kia-ac.ir**



**@Kia\_ac**



تهیه و تنظیم  
احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

### لغات و املای سال دهم

ستایش : به نام کردگار

املا	لغت
کردگار - فضل - رحمت - نظر - رزاق - زهی - رخسار - فروغ - عجایب	افلاک: ج فلک، آسمان، چرخ رزاق: روزی دهنده زهی: آفرین فروغ: روشنایی، پرتو فضل: بخشش، گرم، نیکویی، دانش کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان

### درس اول : چشممه

املا	لغت
غلغله‌زن - تیزپا - صدف - هدف - معرکه - آغوش - گهرتابناک - برازندگی - نمط - غرور - مبدأ - بحر - سهمگین - نعره - زَهره‌در - یله - هنگامه - ورطه - حادثه - هوای نفس - خصلت - سیراب شاپیستگی - لیاقت - پیرایه - زیور - تعلل - حیران - غوغای - قفا - مهلكه - هلاکت - رها	گلبن: بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل معرکه: میدان جنگ، جای نبرد مفتاح: کلید نادره: بی‌مانند، بی‌نظیر نمط: روش، نوع نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاچوردی؛ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاچوردی است. ورطه: مهلكه، زمین پست، هلاکت هنگامه: غوغای، داد و فریاد، شلوغی، جمعیّت مردم یله: رها، آزاد؛ یله دادن: تکیه دادن



## درس دوم : از آموختن ننگ مدار

املا	لغت
میاسا- مستغنى- تیمار- اندوهگین-	ارتجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن
مُمال- نهاد خویش- ضایع- سزا-	یا شعر سرودن
خاصّه- قربات- قبیله- حرمت-	استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن
مولع- رَسته- حذر- ارتجالاً-	استماع: شنیدن، گوش دادن
گرم و رسما- مبلغ- احسنت-	اقبال: نیکبختی، خوشبختی
نصابُ الصبيان- احتیاج-	ادبار: تیره بختی، بدبختی
میرزا مسیح خان- عترت- معین-	ازِلام: ضرورت، لازم گردانیدن، واجب
معمول- مطابق- اشارت- بیضی-	گردانیدن
مفتولی- زنگاری- ملتفت- بروزن-	اوَان: وقت، هنگام
متداول - محاوری- عادی -	باری: القصه، به هر حال، خلاصه
روزمره- استعداد- درعین حال-	بَدْسَگَال: بداندیش، بدخواه
خوشمزگی- ضربت- حریف-	بِسْمَلَ كَرْدَن: سرجانور را بریدن، از آنجا که
صدمت- لاجرم- غالب و پیروز-	مسلمانان در وقت ذبح جانور «بِسْمَ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می گویند، به همین دلیل به
مغلوب و شکست خورده- مخدول-	عمل ذبح کردن «بِسْمَلَ كَرْدَن» گفته می-
استرحام- رحم- رهانیدن-	شود.
حلال و حرام- بسمل - همگان-	پلاس: جامه‌ای کم ارزش، گلیم درشت و
هلیم- طعمه- بدسگال- آهنین-	کلفت
فرسوده- ورانداز- وقار- طمأنینه-	تعلیقات: ج تعلیق، پیوست‌ها و یادداشت
جوهر- ابدأ - الزام- اساساً- مسائل	مطلوب و جزئیات در رساله یا کتاب: در متن
- کمیت- تصدیق نامه- توجه-	درس، مقصود نشان‌های ارتشی است.
نوه- پناه- نمازخوان- صدقة-	درس، مقصود
خشت- شهناز- ایوان- عتاب-	است.
آشتر- طَرَب- ذوق- طبع- مألف-	مُسْكِر: چیزی که نوشیدن آن مستی می-
حلبی- بُتَّه- حیرت- ضمایم و	آورده؛ مثل شراب
تعليقات- مهارت- قوت- محتوا-	مُحال: دروغ، بی‌اصل، ناممکن
مریّجات- رهاورد- محب- فیاض -	مستغنى: بی‌نیاز
آوان- توصیه- مسخرگی- تَشَك-	مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آzmanد
بازوبند- حسودان- عنودان-	مُطْبَری: عمل و شغل مطرب؛ مطرب: کسی
معشوق- لهو و لعب- معاصی-	که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشنهاد
تریاک- شیرهای- مکیده -	سازد.
وحشتناک - ته چاه - زهرخند -	معاuchi: ج معصیت، گناهان
	مغلوب: شکست خورده
	مفتول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک
	ملتفت شدن: آگاه شدن، متوجه شدن

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

استماع – قریحه – تراویدن – آه  
 – قضا – پلاس – مندرس  
 – تیره بختی – القصه – عادت –  
 طبع و سرشت – غمخوار – حیا  
 حریص – آزمند – ناگزیر  
 خوش گذرانی – مسخرگی –  
 دلکشی – خوار و زبون

منجلاب: محل جمع شدن آبهای کثیف و  
 بدبو  
 مُندرس: کهنه، فرسوده  
 مُنکر: زشت، ناپسند  
 نموده: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده

لمن تَقول: برای چه کسی می‌گویی؟  
 لهو: بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول  
 کند.  
 مأْلوف: خو گرفته  
 متداول: معمول، مرسوم  
 مَخذول: خوار، زبون گردیده  
 مسخرگی: لطیفه گویی، دلکشی

### درس سوم: سفر به بصره

املا

بصره – برهنگی – عاجز –  
 دیوانگان – مائنده – گُنه – پلاس  
 – حمام – خورجینکی –  
 گرمابه بان – دمکی – بگذارد –  
 مکاری – مغربی – ابوالفتح –  
 وسعت – مرّمت – رقعه – عذر –  
 – قصور – قیاس – اهلیت –  
 روز سیوم – فاضل – نیکومنظر –  
 متدين – اعراب – قرض – دهاد –  
 حق الحق و اهله – انعام – گسیل  
 – فراغ و آسایش – عزوّجل – برپای  
 خواستند – قیّم – تازی – عذر –  
 – جل جلاله و عم نواله – تعالی –  
 رحیم – بیشه – شوریده – غوک  
 – بهایم – مروّت – تسبیح –  
 غفلت – خفتة – طاقت – هوش –  
 مدهوش – جامه دان – آلودگی –  
 اصلاح – مردانگی

لغت

رقعه: نامه	ادیب: با فرهنگ، دانشمند، بسیار دان
رمه: گله	أهلیت: شایستگی، لیاقت
شوخ: چرک، آلودگی	بهایم: ج بهیمه، چارپایان، ستوران
شوریده: کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف	بیشه: جنگل کوچک، نیزار
غوك: قورباغه	تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفت
فراغ: آسایش و آرامش، آسودگی	پلاس: جامه‌ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم کم‌بها
قیّم: سرپرست، در متن، به معنی کیسه کش حمام آمده است.	تازی: عرب؛ زبان تازی: زبان عربی
کرای: کرایه	جل جَلَلُهُ وَعَمْ نَوَالَهُ: بزرگ است شکوه او و فraigir است لطف او
گسیل کردن: روانه کردن، فرستادن کسی به جایی	خورجینک: خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است، جامه‌دان.
مرمات: اصلاح و رسیدگی	در حال: فوراً، بی‌درنگ
مروت: جوانمردی، مردانگی	دلّاک: کیسه‌کش حمام، مشت و مال دهنده
مغربی: متعلق به کشور مغرب (مراکش)	دین: وام
مُکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می‌دهد یا کرایه می‌کند.	
نیکومنظر: زیبارو، خوش‌چهره	

## درس پنجم : کلاس نقاشی

املا	لغت
دلخواه - صورتک - اسلیمی - رعنا - گوته - بغل - طراحی - خلف صدق نیاکان - هنرور - زندگان - راز - آخره - یال و غارب - گرده - کتف - فرازکله - تمامت - سُم - درماندگی - گریزی زندانه - علف - مخمصه - رسنه - حقیرت - وَقَب - کنگره - نویسندها - عالم و برپا - خطابه - عالیه خانم - سراغ - وقف - معاشرت - همسایگانه - بیغوله - غنیمت - سراغ - همسایگانه - بیغوله - غنیمت - سراغ - اهل و عیال - بحران بلوغ - مرّفه - شندرغاز - صرف و خرج - حقوق - پناهگاه - معشیت - تره بار - بُشن - فراهم - قندهار - ییلاق - تسلا - غم غربت - تلاطم - آدا - سادگی - طمأنینه - فراعنه - نالیده - شستم خبردارشد - گُفت - قاطر - جُعد - بیتابی - سماور - والصفات صفا - متعدد - قوس - آشفتگی - وعظ - زغال	عیال: زن و فرزندان ، زن غارب: میان دو کتف فراعنه: ج فرعون، پادشاهان قدیم مصر کُله: برآمدگی پشت پای اسب کنگره: مجمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند (کلمه‌ای فرانسوی) گرته‌برداری: طراحی چیزی به کمک گرده یا حاکه زنگ یا زغال؛ نسخه‌برداری از روی یک تصویر یا طرح گُرد: پشت، بالای کمر مَحْمَصَه: بدختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی «گرفتاری» متداول شده است. مرفه: راحت و آسوده مشوش: آشفته و پریشان معاشرت: گفت و شنید، الفت داشتن، رفت و آمد میراب: نگهبان آب، کسی که آب را به خانه‌ها و باغ‌ها تقسیم می‌کند. والصفات صفا: سوگند به فرشتگان صف در صف (آیه ۱، سوره ۳۷) وَقَب: هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم وقفی: منسوب به وقف، وقف: زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند.
	اسلیمی: تغییر شکل یافته کلمه اسلامی، طرح‌هایی مرکب از پیچ و خم‌های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند. آخره: چنبه گردن، قوس زیر گردن بُحران: آشفتگی، وضع غیرعادی بُرخوردن: در میان قرار گرفتن بنشن: خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس بیرنگ: نقشه و طرحی که نقاش به صورت کمرنگ یا نقطه‌چین بر کاغذ می‌آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می‌کند، طرح اولیه بیغوله: کنج، گوشه‌ای دور از مردم تسلا: آرامش یافتن حقارت: خواری، پستی خطابه: سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن خلَفِ صِدق: جانشین راستین خیل: گروه، دسته رعنا: خوش قد و قامت، زیبا رنداه: زیرکانه شِندرغاز: پولی اندک و ناچیز طمأنینه: آرامش و قرار

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

### درس ششم: مهر و وفا

املا	لغت
مهروزان - شبرو - زلف - هم اوت - لعل - عزم صلح - عشرت - گُصه - حُقّه باز - آسرار حق - زینهار - سودای - جُست - تصور هوس - راهزن - خوش گذرانی - جواهر سازی - شهد	<b>سودا:</b> اندیشه، هوس، عشق <b>شب رو:</b> شب بیدار، راهزن <b>عشرت:</b> خوش گذرانی <b>لعل:</b> یکی از سنگ‌های گران قیمت که در جواهرسازی مصرف دارد رنگ سرخ این سنگ، معروف است. <b>نوش:</b> شهد و عسل، خوشگوار

### درس هفتم: جمال و کمال

املا	لغت
مَلَ - حیات تن ها - معاملت - فُرقَت و وصلت - محنت - آفت - بدايت - طرب - زلیخا - حسن صورت و سیرت - از بهر آن که - مقابله - لئیمی - عنایت - هلاک - زیادت - غیب دان - مفتاح - سودایی - بستان - نعره - عمو - نقض پیمان - حرام - سهل - مسلط - ریحان - عداوت - غنا - فرومایگی	<b>فرقت:</b> جدایی، دوری <b>کایدان:</b> ج کاید، حیله گران <b>کوته نظری:</b> اندک بینی، عاقبت اندیش <b>نبودن:</b> <b>کید:</b> حیله و فریب <b>لئیمی:</b> پستی، فرومایگی <b>محنت:</b> اندوه، ناراحتی <b>ملک تعالی:</b> خداوند والامرتبه <b>نقض:</b> شکستن، شکستن عهد و پیمان <b>وصلت:</b> پیوند، پیوستگی

### درس هشتم: در سایه سار نخل ولایت

املا	لغت
بسنه - دیواره اهرام - بلندترین هِرم - پای افزار وصله دار - کُنه - مطلع - زهرآگین - مهتاب - صولت حیدری - هُرا - تراویدن - اُحد - باده‌ی مهر -	<b>سایه‌سار:</b> جایی که سایه دارد <b>صَولَت:</b> هیبت، قدرت، شکوه و جلال <b>عامل:</b> حاکم <b>عمارت:</b> بنادردن، آبادکردن، آبدانی، ساختمان <b>خجسته:</b> مبارک، خوب و خوش <b>دست مایه:</b> سرمایه



لغت، املاء، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
--------------------------	------------	-------------

تازیانه - حُد - مُرحبًا - جاذبه دافعه - دهش - اوصاف - ماسوا - عمارت و ساختن - ظلم حاجت - محدود - حد - مقدور - مهیب - جثه - هیبت	ماسوا: مخفف ما سوی الله، آنچه غیراز خداست، همه مخلوقات هُرا: صدا و غوغا، آواز مهیب هما: پرندهای از راسته شکاریان، دارای جثه - ای نسبتاً درشت، در زبان پهلوی	<b>دهش:</b> بخشش
---	--	------------------

## درس نهم: غرّش شیران

املا	لغت
آب آجل - خاص و عام - حلق - بقا - غرّش شیران - عووسگان - چراغدان - مفترخ - مسعود - طالع - تأثیر - اختران - تیرجور - رمه - سپرده - طبع - نوحه - عوا - ماتم - رستخیز - نفح صور - - خاسته تا عرش اعظم - طلوع - ذرّات - بعيد - قمیان - زانو - مشرقین - خذلان - بی بهرگی - مردگان - بعث - بوق - قدس - سریر - افسردگی - نفحه صور	طالع: سرنوشت، بخت قدس: پاکی عَرْش: تخت پادشاه، سریر، خیمه، سایبان محنت: اندوه، غم مُفَتَّحَر: سربلند، صاحب افتخار ملال: اندوه، پژمردگی، افسردگی مَلَك: فرشتهای که نزدیک به آستان حضرت حق است، جبرئیل، اسرافیل، میکائیل، عزراeil نفح: دمیدن با دهان، دم؛ نفحه صور: دمیدن اسرافیل در صور
	<b>آشرف:</b> شریف‌تر، گران‌مایه‌تر، افراشته‌تر <b>اشرف مخلوقات:</b> آدمی، انسان <b>اعظم:</b> بزرگ‌تر، بزرگوار‌تر <b>بارگاه:</b> دربار و کاخ شاهان، جایی که شاهان، دیگران را به حضور پذیرند؛ بارگاه قدس: <b>سرابرده جلال و شکوه الهی</b> <b>خذلان:</b> درماندگی، بی بهرگی از یاری <b>دولت:</b> دارایی، زمان فرمانروایی <b>رستخیز:</b> رستاخیز، برخاستن مردگان، بعث <b>صور:</b> شاخ و جزآن، که در آن دمند تا آواز <b>برآید؛ بوق؛ صور اسرافیل:</b> شیپور اسرافیل که در روز قیامت، وی در آن دمد و مردگان زنده شوند.

## درس دهم: دریادلان صف شکن

املا	لغت
غروب - حاشیه - مشیت - قلب دشمن - تازیدن - مسلح - جلیقه نجات - نخلستان - انتظار - زائر - گذشته‌ی خویش - وسوس - محاسبه - وصیت‌نامه - لرزیدن - سکان‌دار - قایق - وارسی - طرز - مسک - به محض شکستن - بی تكلف - متواضع - حمل - راز - خربزه - طلبه - لبنيات - سوله -	رُعب: ترس، دلهره، هراس سردمدار: سرددسته، رئیس سکان: ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر سوله: ساختمان سقفدار فلزی غنا: توانگری، بینیازی مشیت: اراده، خواست خدای تعالی <b>اجابت کردن:</b> پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ <b>دادن استدعا:</b> درخواست کردن، خواهش کردن <b>اؤسوه:</b> پیشوای سرمشق، نمونه پیروی <b>باری تعالی:</b> خداوند بزرگ <b>تجّلی:</b> آشکارشدن، جلوه کردن <b>تكلّف:</b> رنج برخود نهادن، خودنمایی و تجمل، <b>بی تکلف:</b> بی‌ریا، صمیمی <b>جُنود:</b> ج‌جنده، لشکریان، سپاهیان



تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

گُردان – آغوش – رُعب – وحشت  
– قوّه الهی – تجّلی – چنین –  
غُواص – دعای توسل – مرضیّه –  
طُولیل – فتوحات – همیشگی –  
تحولات – نسیان و غفلت – جزر و  
مد – خور – نفوس – تلافی –  
معركه – مجاهدان – هراس –  
رحمت – هدیه – جبهه – اسوه –  
تمثیل – آستین – مردانگی – تنها  
گذاشتن – بولدورزچی – جهاد –  
تفهیم – اُنس – مظہر – فقر – غنا  
– مراتب قُرب – عَلم داران –  
تحول – شهر طوس – استدعا –  
خانقاہ – مُقريان – معرف – مهیا –  
قرآن خوان – دلهره – هراس –

**مُعْرِف:** کسی که در مجمع بزرگان افرادی را  
که به مجلس وارد می‌شوند، معرفی می‌کند،  
شناساننده  
**معرکه:** میدان جنگ  
**مقریان:** ج مُقْری، کسی که آیات قرآن را به  
آواز خواند، قرآن خوان  
**نسیان:** فراموشی  
**نُفوس:** ج نَفْس، مجازاً انسان‌ها، موجودات  
زنده  
**وسواس:** دو دلی

حنین: نام نبردی است در منطقه حنین (بین  
مکّه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس  
از فتح مکّه روی داد.

خانقاہ: محلی که درویشان و مرشدان در آن  
گرد می‌آیند.

خور: زمین پست، شاخه‌ای از دریا  
راست و ریس کردن: آماده و مهیا کردن

### درس یازدهم: خاک آزادگان

املاء

خصم – میهن – تجلی – تسليم –  
ساژش – شعله – افسرده – افروزد  
– توسن – آزادگان – جام توحید  
– تیغ – تقریظ – ذخیره عظیم –  
مجروممان – فوریت – اورژانس –  
قیچی – شست و شو – غلغله –  
ازدحام – زوزه – حمله هوایی –  
گورستان – اجساد – ترجیح – رها  
– سینه خیز – مهیب – متوقف –  
قنداق – کمینگاه – مقنעה – آستر  
– زیرکانه – مهره های مهم نظامی –  
– بُنات الخمینی – هلال احمر –  
غوروت – جسارت – جرئت – مبهم

لغت

**جسارت:** دلیری، بی‌باکی و گستاخی  
**خصم:** دشمن  
**زَبَر:** بالا، فوق، مقابل پایین  
**طاقت فرسا:** بسیار سخت و آزاردهنده،  
کاری خسته کننده  
**فراق:** دوری، جدای  
**گَرَّکس:** پرنده‌ای از رده لاشخورها  
**کِفاف:** به اندازه کافی، آن اندازه روزی که  
انسان را بس باشد.  
**گلشن:** گلستان، گلزار  
**مَدْفَن:** جای دفن، گور

**أسرا:** ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان  
**أسطوره:** سخنان یا اشخاص و آثاری که  
مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی  
روزگار باستان است و ریشه در باورها و  
اعتقادات مردم روزگار کهن دارد.

**آرمان:** آرزو، عقیده  
**بعث:** حزبی سیاسی که صدام حسین، رئیس  
جمهور پیشین عراق، رهبری آن را بر عهده  
داشت.

**بناتُ الخمینی:** دختران امام خمینی(ره)

لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<p>– بعثی – هجوم – قامت –      محسن – فضلہ – بع بع – جبهہ –      – همهمہ – سراسیمه – مطلع –      مصلحت – تنومه – معیار –  <b>حرس‌الخمینی</b> – تحمل – کتک      خوری – ضخیم – آستین –      ضربات – جذاب – قاب – جسم      تیز – سوزناک – لطیف – حک –      تابوت – هئیت صلیب سرخ – اُسرا      – احوال پرسی – توضیح –      مطمئن – اسطوره – سراغ –      می سپارمت – لعنتی – معلول –      سالخورده – فحش – ناسزا –      ساختگی – اذیت و آزار – شلاق –      وقارت – حین – قسم – صلیب      سرخ – توشه و توان – ضربان –      خطوط و سطور – متلاطم – سهم      طاقت فرسا – گزیده – کرکس      ایثار – حزب – هولناک</p>	<p>مصلحت: آنچه که سبب خیر و صلاح اسنان باشد.</p> <p><b>مَعْلُول:</b> کسی که عضو یا اندام‌هایی از بدنش آسیب دیده است.</p> <p><b>معیار:</b> مقیاس، اندازه</p> <p><b>مَكْسِل:</b> جدامشو، رهامکن</p> <p><b>مِلَّاک:</b> اصل هرچیز، معیار، ابزار سنجش</p> <p><b>مَهِيب:</b> ترسناک، ترس آور، هولناک</p> <p><b>وَقَاحَة:</b> بی‌شرمی، بی‌حیایی</p> <p>توشن: توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی</p>	<p>تاوان: زیان یا آسیبی که شخص به خاطر خطکاری، بی‌توجهی یا آسیب رساندن به دیگران ببیند.</p> <p><b>تجلی:</b> جلوه‌گری، پدیدارشدن چیزی درخشن آسیب نور، روشنی</p> <p><b>تقریظ:</b> ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش آمیز درباره یک کتاب</p> <p><b>تکریم:</b> بزرگداشت، گرامیداشت</p> <p><b>توسن:</b> اسب سرکش، متضاد ارم</p> <p>یا فشار</p>

### درس دوازدهم : رستم و اشکبوس

املا	لغت
<p>تورانیان – کیخسرو – می تازد –      اشکبوس – طنزگویی – بهرام –      تیغ – ساعد – لعل – نعل – ایچ –      کاموس – گرز – کوس – رهام –      بوق – سپهر – آبنوس – برآهیخت      ستوه – کشانی – فرمانده طوس      باده – کارزار – باده – به زه –      رزم آزمایی – هماورد – عنان –      تهمتن – پُنک – ترگ – بی بارگی –      یکبارگی – سلیح – مزیح –      فسوس – برآسایی – لرزان –      سندروس – خیره خیر – گزین –</p>	<p><b>آبنوس:</b> درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گرانبهاست.</p> <p><b>بارگی:</b> اسب، «باره» نیز به همین معنی است.</p> <p><b>سپردن:</b> طی کردن</p> <p><b>ستوه:</b> درمانده و مَلول، خسته و آزار</p> <p><b>سلیح:</b> افزار جنگ، ممال سلاح</p> <p><b>سَنْدَرُوس:</b> صمغی زردرنگ</p> <p><b>عنان:</b> افسار، دهانه</p> <p><b>کام:</b> مجازاً مراد، آرزو، قصد، نیت</p> <p><b>کاموس:</b> یکی از فرماندهان زبردست افراسیاب</p> <p><b>کوس:</b> طبل بزرگ، دهل</p> <p><b>کیوان:</b> سیاره زُحل</p>



تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

الماس – نهاده – عقاب – مشت –  
جاه – چاه – مردم آزار – لشکری –  
سعاد مسکین – ناخن درنده –  
بازو- زحل – دهل – طبل – چله –  
کمان – وتر – حریف – رقیب –  
خفتان – افسار – دهانه – صمع

گبر: نوعی جامه جنگی، خفتان

گرد: دلیر، پهلوان

مزیح: ممال مزاح، شوخی

هماورد: حریف، رقیب

خود: کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، برسر می‌گذارند.

دد: جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ

زه: چله کمان، وتر

### درس سیزدهم: گردآفرید

املاء

پهلوان – حمامه – مرز – گزدهم – سرسختانه – هُجیر – رزمگه – برسان – قیر – درع – ویله – سران – کارآزموده – اوژن – گزید – دُخت – عنان – سنان – تاب – بدخواه – چاره گر – زره – تیغ – تیز – به آورد – سپهبد – اژدها – افسر – آوردگاه – فتراک – نظاره – گرز – سهند – افسون – دوده – زین – شاه ترکان چین – رنجه – هنگامه – خطه نغز پدرام پاک – تابناک – هنر – هژیر – فراز – عزم – نگهبان – لحن – دیهیم – حیله – کارزار – قلعه – حصار – زلف – حلقه – زره – نعره – منصب – رفیع – آستین – غرنده – طایفه – فراز

لغت

دِر: قلعه، حصار

دَمان: خروشنده، غرّنده، مهیب، هولناک

دوَدَه: دودمان، خاندان، طایفه

افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی

افسون: حیله کردن، سحرکردن، جادوکردن

آورد: جنگ، نبرد، کارزار

بادپا: تیزرو، شتابنده

باره: دیوار قلعه، حصار

بردمیدن: خوشیدن، برخاستن

برگاشتن: برگردانیدن

بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل

پدرام: اراسته، نیکو، شاد

تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف

می‌باشد، پیچ و شکن

چاره‌گر: کسی که با حیله و تدبیر، کارها را به

سامان کند؛ مدبر

خدنگ: درختی است بسیار سخت که از

چوب آن نیزه و تیر سازند.

خطه: سرزمین

خیوه: متحیر، سرگشته

درع: جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی

سازند، زره

ویله: صدا، آواز، ناله



لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<b>درس چهاردهم : طوطی و بقال</b>		
<b>املا</b>	<b>لغت</b>	
بقالی – خطاب – ناطق – حاذق – صدر دکان – خواجه – فارغ – ضرب – دریغ – میغ – حیران و زار – جولقی – برنه – طاس و طشت – قیاس – دلق – محل – سرگین – آبخور – اشباء و مانندان – ابلیس – استنباط – ابله – سبیل – تلطف – عربده – سفاهت زبون – نا کس – قهر – کوزه – تراویدن – صفت – غصب – جاهل خلق و خو – اظهار – ماهر – چیره دست – فضله – هیاهو – نعره – تاسف		<b>آبدال:</b> مردان کامل <b>آشبا:</b> ج شب، مانندها، همانندان <b>تلطف:</b> مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن <b>جولقی:</b> زنده پوش و گدا و درویش <b>حاذق:</b> ماهر، چیره دست <b>خواجه و ش:</b> کدخدامنش <b>زبون:</b> خوار، ناتوان <b>سرگین:</b> فضلۀ برخی چهارپایان، مانند اسب و ...
<b>درس شانزدهم : خیر و شر</b>		
<b>املا</b>	<b>لغت</b>	
رفیق – آهنگ سفر – توشه راه – تنوری تافته – تابش سوزان – تشنه – ذات – تاب و توان – لعل – گران بها – جرعه – خبث طینت – می ستانی – لعل – لختی – زلال – همت – بشریت – دریغ – تباہ – گوهر – تھی – توانگر – از قضا – گزارش ( مقصود ) – کهن – حوالی – شفا – صرعیان – بعینه – سپاسگزاری – علاقه مند – مُفلس – اندوخنه – عزم – شبانگاه – خوان ( سطره ) – غریب نوازی – ادا – عزیمت – اندوهگین – ناز و نعمت – انبان – علاج – همگی – شوکت – طمع – سرا – غذا – خلعت – زر – گوهر – آبله		<b>آنبان:</b> کیس‌های بزرگ که از پوست دباغی <b>صرعیان:</b> بیماران مبتلا به عارضه صرع <b>صرع:</b> بیماری غش <b>طُرفه:</b> شگفت‌آور، عجیب <b>طینت:</b> سرشت، خوی <b>فراغت:</b> آسودگی <b>لعل:</b> سنگ قیمتی به رنگ سرخ، مانند یاقوت <b>مايه:</b> سرمایه، دارایی <b>مُفلس:</b> تھی دست، درویش و بی چیز <b>مُقبل:</b> خوشبخت، نیکبخت و خوش اقبال <b>مُلازمان:</b> همراهان

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

- تباہ - باغ - درحال فراغت -  
 ملازمان - جرعه - تنها یاش  
 گذاری؟ - مُقبل - زنهار - تعییه  
 - فرار - گذاشتن : قراردادن -  
 وضع کردن - تأسیس کردن  
 گزاردن : به جا آوردن ، ادا کردن -  
 اجرا کردن  
 گذاشتن : قرار دادن ، وضع کردن ،  
 تاسیس کردن  
 دراز گوش - جلاجل - طرّار -  
 سهل - جامه - موضع - دُنب -  
 طُرفه - منّت - موذن - اضطراب  
 - صندوقچه - زر - عمامه -  
 طینت - تهی دست - غش - تباہ  
 -

منال: مال و ثروت، درآمد مستغلات

خلعَت: جامه‌ای که بزرگی به کسی بخشد.

موقع: جا

همّت: بلندنظری، خواست، کوشش

دستار: پارچه‌ای که به دور سربپیچند، سربند

و عمامه

دِشنَه: خنجر

### درس هفدهم : سپیده دم

املاء

برمی خیزند - صیاد - ستاره  
 غروب - زاده شدن - انتظار -  
 پاکیزه - گل و خار - فروزان -  
 بوسه - غنچه - صدر - سقوط -  
 عنب - نگاهی زرین - قبر - شهر  
 قدس - جذبه - اسرارآمیز -  
 قره قورم - تاتار - معبد - زائر  
 نامدار - فاتح - غرق

لغت

حماسه: دلیری، نوعی از شعر که در آن از

برین: بالایین، برتر

جنگ‌ها و دلاوری‌ها سخن می‌رود.

تاکستان: باغ انگور، باغی که در آن تاک

ردا: جامه‌ای که روی جامه‌های دیگر پوشند،

کاشته باشند.

بالاپوش

شرافت: ارجمندی، باشرف بودن

لگام: اسفار، دهنۀ اسب

## درس هجدهم : عظمت نگاه

املا	لغت
ناتنانایل - معطوف - آفریدگار - تصوّر - فسفر - اندرز - نیلگون - نسیم - ترک - چمنزار - غرق - رنگ هوس - آمادگی - تملک - تصاحبت - قائل - شامگاه - برهنه - نثار - کوزت - تناردیه - لحن - تعجب - فانوس - کاسب - تابه - غرغرکنان - خلاف - معمول - بساط - فروشنده‌گان - دسته‌ی سطل - غلیظ تر - مطمئن - اشباح و سایه - جرأت و جسارت - مجسم - کفتار - تضرع - غضب - هیکل - عاقبت - - قد علم کردن - بوته‌های خار - بلوط - مُحال - سطل - نقاب - حزن انگیز - اعماق - مشتری - غليظى - وضع - غم انگیز - ارغوانی - ظلمانی - مبهم - موحش و ترسناک - بوته‌های خار - سوت - مسلح - مهیا - وحشت - - حالت غریب - غلبه - همه قوا - - سطل - وحشت - عریان - جرأة گریستان - توقف - مخلوط بلوط - هیکل - سخا - تقاضا	<p style="text-align: right;">آشباح: ج شَبَح، كالبدَهَا، سَايِهَهَا، سِيَاهِيَهَايِي غَايِي: نهَايِي که از دور دیده می‌شود.</p> <p>فسفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می‌گردد.</p> <p>مائده: سفره‌ای که برآن طعام باشد.</p> <p>مبتنی: ساخته، بناشده</p> <p>ُمُتراكِم: روی هم جمع شده، برهم نشیننده، انبوه</p> <p>مخوف: ترسناک، وحشتزا و هراس‌انگیز</p> <p>منحصر: ویژه، محدود</p> <p>موحش: وحشت آور، ترسناک</p> <p>نثار: پیشکش کردن، افشارند</p> <p>سخا: بخشش، کرم، جوانمردی</p> <p>عنایات: ج عنایت، توجه، حفظ کردن</p> <p style="text-align: right;">نیایش : ای خدا اکرام: بزرگ داشتن، بخشش داشتن، احترام کردن بسیج: فراهم کردن، آمادگی</p>

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت ، املا ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

### لغت و املای سال یازدهم

ستایش : لطف حق

املا	لغت
حلاوت - نژند - گشاده - نهاده وضع - قرین - اقبال - توفیق - تیره رایی - اندوهگین	<p>تیره رایی : بد اندیشه ، ناراستی</p> <p>چاشنی : مزه ، طعم</p> <p>حلاوت : شیرینی</p> <p>نژند : خوارو زبون، اندوهگین</p> <p>اقبال : نیک بختی ، روی آوردن</p> <p>توفیق : آن است که خداوند ، اسباب را موافق</p> <p>خواهش بندۀ ، مهیّا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن</p>

### درس اول : نیکی

املا	لغت
روبهی - صنع - زندگانی - شوریده رنگ - شغال - قوت - یقین - زنفدان - غیب - تیمار - ضعیف - محراب - سعی - آسایش - مغز - دون همت - همت - حمیت - قوت - غیرت دغل - طبع - گوشتخوار - متحیر	<p>شغال : جانور پستانداری است از تیره سگان</p> <p>چنگ : نوعی ساز که سر آن خمیده است و که جزو رسته گوشتخواران است.</p> <p>شل : دست و پای از کار افتاده تارها دارد.</p> <p>شوریده رنگ : آشفته حال</p> <p>غیب : پنهان، نهان از چشم</p> <p>دغل : مکرو ناراستی، دراینجا مکار و تنبل</p> <p>دون همت : کوتاه همت، دارای طبع پست و فرو ماندن : متحیر شدن</p> <p>قوت : رزق روزانه ، خوراک، غذا</p> <p>کوتاه اندیشه</p> <p>زنخдан : چانه</p>



## درس دوم : قاضی بست

املا	لغت
قاضی بُست - هیرمند - بازان - یوزان - حَشَم - مطربان - چاشتگاه - صید - شراع - از قضا - غَرْقه - هزاہز - غریو - بگست - رحمت - سور - کرانه - تَر و تباہ - اضطراب - آعیان - صدقه - غزَنین - صعب - مقرون - مستحقان - توقيع - موکد - تب - سوزان - سرسام - محجوب - اطّبا - متحیر - عارضه - بونصر - کراهیت - آگاجی - خیرخیر - علی تکین - بِسْتَد - کتان - تَر - تاس های بزرگ - زُبر - توژی - عقد - مخنقه - بوالعلا - دُرُست - عَلت - زایل - همایون - گُسیل - پیغام - نشاط - قلم - مهمات - فارغ - خیلتاش - رُقت - بستان - مثقال - زِپاره - غزو - بُتان - زرّین - حلال - صدقه - بی شبهت - ضیعت - فراخ تر - تدرستی - لختی گزارده باشیم - پیغام - صَلت - دربایست - قانع - وزر و وبال - طریق - سنت - مصطفی - عهده - خواجه عمید - احوال - عادات - توقف - حُکام - زیارت - رُفت - زَر - زاغ - فراغ - رخت - راغ - عرصه - عرضه ده - مخزن - شاهد - روپه - فیروزه نام - خطوات - متقارب - رقم - القصه - مرغزار - قاعده - فراموش - غرامت -	زِپاره : قراضه و خُردۀ زر، سگه شده سبحان الله : پاک و منزّخ است خدا (> شگفتا <) سِتدن : ستاندن ، دریافت کردن سرسام : ورم مغز، سرگیجه و پریشانی، هذیان سور: جشن شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح شراع: سایه بان، خیمه صَعب : بخشش ضیعت: زمین زراعتی؛ ضیعتک: زمین زراعتی کوچک عارضه: حادثه، بیماری عزوّجل : عزیز است و بزرگ و ارجمند عِقد : گردن بند غرامت زده : توان زده، کسی که غرامت کشد. عَزو : جنگ کردن با کفار فارغ شدن : آسوده شدن از کار فراخ تر : آسایش، آسودگی فروود سرای : اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران فیروزه فام : به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ مقرون: پیوسته، همراه مهمات: کارهای مهم و خطیر مؤکد : تأکید شده، استوار ناو : قایقی کوچک که از درخت میان تهی سازند. ندیم: همنشین، همدم نُکت: نکته ها
اطّبا : جمع طبیب، پزشکان افگار: مجروح، خسته ایزد : خدا، آفریدگار برنشستن : سوارشدن بی شبهت : بی تردید، بی شک توقيع : امضا کردن فرمان، مُهر کردن نامه و فرمان چاشتگاه : هنگام چاشت، نزدیک ظهر حَشَم : خدمتکاران خطوات : جمع خطوه، گام ها، قدم ها خیرخیر: سریع خیلتاش : گروه نوکران و چاکران دربایست : نیاز، ضرورت درست : تندرنست، سالم دوال : چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره راغ: دامنة کوه، صحرا رُقت : نامه کوتاه روپه : باغ، گلزار زایل شدن : نابود شدن، برطرف شدن قضا : تقدير، سرنوشت کافی: دانای کار، باکفایت کران : ساحل، کنار کراهیت : ناپسندی گداختن : ذوب کردن گسیل کردن : فرستادن، روانه کردن لختی : اندکی مبشر : نوید دهنده، مژده رسان مققارب: نزدیک شونده، همگرا محجوب : پنهان، مستور مخنقه : گردن بند مرغزار: سبزه زار، چراگاه ، علفزار	

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

مُجْرَحَ - ضُرُورَت - رُوضَهُ و بَاغُ  
مُسْتُور - قَائِيق - اندرونی  
خَدْمَتْگَار - تَوَان - خَطِير  
يُوزِپَلنَگ

نَمازِ پِيشين: نَمازِ ظَهَر  
وَبَال: سَخْتَى و عَذَاب، گَناه  
وَزَر: بَارِ سنَگِين، دراینجا بارِ گَناه  
هَمَايون: خَجَستَه، مَبارَك، نِيك بخت  
يَوز: يُوزِپَلنَگ، جَانُورِي شَكَارِي، كَوْچَك تَر  
ازپلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن  
مِي روند

مطلوب : آوازخوان، نوازنده

### درس سوم : درکوی عاشقان

املا

مَلْقَب - مشهور - اقامَت - قُونِيه -  
خطيبي - هراس - بي رحمي - مغول  
- مهاجرت - رهسپار - ملاقات -  
اسرارنامه - بهاء الدين ولد - سوختگان  
- مناسك - نواحي - تقاو - فضل -  
تءاثير - سلجوقي - كيقباد -  
علاء الدين - خواهش - رهسپار -  
تاخت و تاز - هجرت - گريد - گوهر  
خاتون - سمرقندى - اصرار و پافشارى  
- وعظ - شهر حلب - عازم - طالبان -  
علوم شريعت - محضر - به شغل  
تدریس میگذرانید - زهد - متفق -  
شمس - سیروسفر - معارف - سرزنش  
- فزون - ملامت - هیاهو - پرسوز و  
گداز - خشم و غضب - تکاپو - پیغام -  
پژمردگى - عذر - غزل - حریفان -  
صنم گریزیا - ترانه های شیرین -

لغت

قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزُ: خداوند، روح عزیز  
اورا پاک گرداند.  
كبريا: بارگاه خداوندی  
متّفق: همسو، هم عقیده، موافق  
محضر: محل حضور  
مرشد: ارشاد کننده، راهنمایی، پیشوا، متضاد  
مُرِيد و سالك  
ملَك: فرشته  
صنم: بُت، دلبر  
عازم: رهسپار، راهی  
تشییع: دنبال جنازه رفتن  
خوش لقا: زیبارو، خوش سیما  
رضوان: بهشت، نام فرشته ای که نگهبان  
بهشت است.  
زهد: پارسایی، پرهیزگاری  
شبگرد: شبرو  
شرع: شرع، آیین، راه دین، مقابل طریقت



لغت ، املاء ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
----------------------------	------------	-------------

بهانه های زرین - مه خوب خوش لقا احوال - انقلاب - تعطیل - عزم - غوغای - همدل - هدم - افغان - زاری - کوی و بزن - صلاح الدین زرگوب - حسام الدین چلبی - منطق الطیر - جذاب - ستوده - سرآمد - صلح طلبی - صلح و سازش - یگانگی - تحمل عظیم - طعن و ناسزا - شیفتنه - بی تابانه - اشارت - تابوت - دریغ - نُرست - خواجه عبدالکریم	<b>مناسک</b> : جمعِ منسک یا منسک، جاهای عبادت حاجیان ، مجازاً آداب، آیین ها و مراسم <b>وعظ</b> : اندرز، پند دادن
---	---

## درس پنجم : ذوق لطیف

لغت	املا
صباحت: خوب رویی و سفیدی رنگ انسان، دهد.	همگی - شیرخوارگی - متمکن - ذوق لطیف - از جهات دیگر - کبوده - مقاومت - استحکام - بحران - عصبی - تحفه - منبع بی شائبه - مشیئت الهی - زندگی گذرا - آن قدر - فاجعه - قناعت - کهن سال - نکبت بار - عاری - قصه - مسائل - مذهبیات - عارض - ظرافت - نُقل و داستان - جذاب - سواد - فهم - غم گسار - کرسی - فصول - قالیچه - لطیف - اندرز - تمثیل - انعطاف - به حد فهم ناچیز - هیبت - آموزگار - حُفره - اضداد - تشرع - شوریدگی - حجره - سرچشمه - ذهن - آماس - فوران تخیل - قوز - فرط هیجان - خُل - خوش وقت - همراهی - حواله - برخورداری - گشت و گذار - سبک مسجع - سوق - لحاظ - شیر آغوز - عضله - ذوق ادبی - توقع - سکو - کارآزموده
زیبایی عندليب : بلبل، هزاردستان فرخنده: مبارک، خجسته فرط: بسیاری گیوه: نوعی کفش ، پای افزار لطایف: جمع لطیفه، چیزهای نیکو و نغز، گفتار نرم و دلپذیر لگاف: پارچه و کاغذی که برچیزی پیچند. متعصب : غیرتمند مساعدت: همیاری، یاوری مسرّت: شادی ، خوشی مسرور: شادمان، خشنود مشیئت: اراده، خواست میثاق: عهد و پیمان ، عهد استوار	آغوز: اوّلین شیری که یک ماده به نوزادش می کردن، متورم شدن استسقا: نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد. انعطاف: نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران محیط و شرایط آن بالبداهه : ارتجالاً، بدیهه گویی بذلہ گو: شوخ، لطیفه پرداز پالیز: باغ، گلزار، کشتزار تحفه : ارمغان، هدیه تشرع : ارمغان، هدیه تمکن : توانگری، ثروت تهنیت: مبارک باد گفتن، شادباش گفتن

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

- کورمال - جرئت - ره نوردی -  
 تنهاوش - حرص - استسقا -  
 متعصب - شرافتمند - موفقیت -  
 حافظه - اوقات - صرف -  
 اطمینان - راضی - مسرور - سیل  
 - شست وشو - صحرا - بوستان -  
 چابک دستی - طلایی - طراوت -  
 سحرگاهان - تبسم - طراوت -  
 سرمست - دستان حنابسته -  
 تشریفات - فراهم - آواز خوان -  
 تبریک و تهنیت - بذله گو -  
 عندلیب - انس - فروغ - ادا -  
 گیوه - لفاف کاغذی - قبای سبز  
 - دهقان - پوزش و تقاضا - مژه  
 - تنومد - سبکی سر - صراحت -  
 ذوق و قریحه - شهرت - ملک -  
 الشعرا - بالبداهه - امیرمعزی -  
 قوت طبع - صبحات - سالخورده  
 - ترین - فروگذاری - میثاق -  
 رفیق - اوراق - ضبط - قاصد -  
 طهارت - دوشیزه - حمایت -  
 تندباد - محبت - سلب

نکبت بار: فلاکت آمیز، پُر مشقت

چابک: تند و فرز

نمَد: نَمَط، پارچه ای گُلْفت که از پشم یا

سبک سری: حماقت و فرومایگی، متضاد

گُرکِ مالیده می سازند و از آن جامه و کلاه و

وقار

فرش درست می کنند.

شاب: بُرنا، جوان

شائبه: شک و گمان

شعر تمثیلی: شعر نمادین و آمیخته به مَثَل و

داستان

شوریدگی: عشق و شیدایی

### درس ششم: پروردۀ عشق

املاء

لغت

پروردۀ: پرورش یافته

جمله: همه، سراسر

جهانگیر: گیرنده عالم، فتح کننده دنیا

جهد: کوشش، رنج بردن

**چاره گری:** تدبیر، مصلحت اندیشی

**خنیده :** صدا و آوازی که در میان دو کوه و گنبد و مانند آن پیچد؛ مشهور ، معروف در نزد همه کس؛

رأیت - جهانگیر - خنیده نام -  
شیفتگی - چاره ساز - بیچارگی -  
چاره گری - حاجت گه - محرب  
زمین و آسمان - موسم - محمل  
- جهاد - مهد - حلقه -  
گزارف کاری - توفیق - مبتلا -  
زلف - سرشت - غایت - بستان -  
سری سقطی - غایب  
نهایت - کجاوه - طبع - فطرت

**خنیده نام ترکشتن:** مشهورتر شدن، پرآوازه تر گردیدن

**خویشان:** جمع خویش، اقوام

**رایت:** بیرق، پرچم، درفش

**سرشت:** فطرت، آفرینش، طبع

**غایت:** نهایت؛ به غایت : در حد نهایت، بی نهایت

**گزارف کاری :** بیهوده کاری

**محمل :** کجاوه که برتریند، مهد

**موسم :** زمان، هنگام

## درس هفتم : باران محبت

### املا

اصناف - وسایط - طین - مشتبه  
- واسطه - گنج معرفت - تعبیه  
- جبرئیل - حضرت - عزت -  
ذوالجلال - طاقت قرب - تاب -  
نهایت بعد - قربت - اسرافیل -  
طوع - رغبت - اکراه - اجبار -  
قهر - قبضه - طائف - جملگی -  
تعجب - تحیر - خاک ذلیل -  
اعزاز - کمال مذلت و خواری -  
حضرتِ غنا - الطاف الوهیت -  
حکمت ربویت - سر - ازل تا ابد  
- معدور - بوقلمون - فتنه -  
سرنشتر - روح - حضرت جلت -  
تصرف - ذره - تعبیه - عنایت -  
ملائکه - نظر - معکوس - گوهر  
- نفایس - خژئن غیب - آب  
- حیات ابدی - خزانه غیب -

### لغت

**اطوع :** فرمان برداری، اطاعت ، فرمانبری  
**عنایت:** توجه، لطف، احسان  
**غنا:** بی نیازی، توانگری  
**قبضه:** یک مشت از هر چیزی  
**قرب:** نزدیک شدن، هم جواری  
**کبریایی:** منسوب به کبریا، خداوند تعالی  
**کوشک:** قصر و هرینای رفیع  
**متلائله :** درخشان، تابان  
**مدللت:** فرومایگی، خواری، مقابل عزت  
**مشتبه:** اشتباه کننده، دچار اشتباه؛ مشتبه  
شدن: به اشتباه افتادن  
**مشعشع:** درخشان، تابان  
**مقرّب:** آن که نزدیک یه کسی شده و در نزد  
ای منزلت پیدا کرده است.  
**ملکوت:** عالم غیب، جهان بالا  
**نفایس :** جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران  
بهای

**اجرت:** اجر، پاداش، دستمزد  
**استحقاق:** سزاواری، شایستگی  
**اصناف:** جمع صنف، انواع گونه ها، گروه ها  
**اعزار:** بزرگداشت، گرامیداشت  
**الوهیت:** خدایی، خداوندی  
**بعد :** دوری، فاصله  
**تعبیه کردن:** قراردادن، جاسازی کردن  
**تلبیس :** دورغ و نیرنگ سازی  
**جلت:** بزرگ است  
**حضرت:** آستانه، پیشگاه، درگاه  
**خرزاین:** جمع خزینه و خزانه، گنجینه ها  
**خلیفت:** خلیفه، جانشین  
**رأفت:** مهربانی، شفقت  
**ربویت:** الوهیت و خدایی، پروردگاری  
**رغبت:** میل و اراده، خواست  
**سیست عناصر:** جمع سیست عنصر، بی اراده،  
بی غیرت

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

خازنان – لایق – امانت – معرفت  
– عرضه – استحقاق – خزانگی –  
مقرب – ابلیس پرتلبیس – گرد  
قالب آدم – آفت – موضع –  
متوسل شدن – ناز – ناگریز –  
مَحْرُم – هراسناک – مشعشع –  
همراهان – شهر – صنعت

وسائل: جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به  
مدد یا از طریق آن به مقصود می‌رسند.  
هیئت: شکل، ظاهر، دسته‌ای از مردم

کاهل

### درس هشتم: در امواج سند

املا

سینه مالان – قرص – کوهساران  
– نیزه – خرگه – خوارزمشاهی –  
سپیده دم – تُرک و تازیک –  
جیحون – رود سند – شفق –  
عافیت – انبوه – رقص – اختر –  
می غلتید – اهریمن – وطن –  
لشکری خرد – ثمره معین –  
آزادگان

لغت

تازیک: لفظی است ترکی، تازی، غیرترک به  
ویره فارس زبانان  
خرگه: خیمه بزرگ، سراپرده بزرگ  
سیماب گون: به رنگ جیوه، جیوه ای؛  
سیماب: جیوه  
گران: سنگین، عظیم

افسر: تاج و کلاه پادشاهان، صاحب منصب  
تازی: عرب

### درس نهم: آغازگری تنها

املا

خوش تراش – رعنای – هیجان –  
آغا محمد خان – ولايتعهدی –  
دارالسلطنه – میرزا عيسی قائم مقام  
– بی اذن – نیک خواه – افق –  
رعیت طوایف – تاج – تاخت و تاز  
– تباہی – قبایل – مجھز – توپ –  
تفنگ – تصرف – رقبت –  
شاهزادگان – هدایا – بساط – تحرک  
– آذربایجان – لُعابی – تشریفات –  
تب و تاب و التهاب – بختک وار –  
سلاح – وحشت – اتحاد –

لغت

دارالسّلطنه: پایتخت، محل اقامت پادشاه  
درایت: آگاهی، تدبیر  
زبونی: فرومایگی، درماندگی  
زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک که در  
زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند.  
شایق: آرزومند، مشتاق  
صفیر: بانگ و فریاد، آواز

اجنبی: بیگانه، خارجی

اذن: اجازه، فرمان

اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن

افرات: از حد درگذشتن، زیاده روی

التهاب: برافروختگی، زبانه و شعله آتش

بختک وار: کابوس وار



لغت ، املاء ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<p>تحت الحمایگی – محض – توازن          قوای دو کشور – چیرگی – رقیب –          تیغ – غبار – نعره – زنبورک – قطر          – شیپور – طبل – مشتاقانه –          مصمم – تنوره – معبد – فراز – تپه –          ناظران – نهیب – صفیر – توده –          بستر – خشم و آز – پیش مرگی –          نفوذ – حصار – میسر – محاصره گران          – صحنه – دهقان – متجاوز – حصار          – حماسه – اجساد – خزان – عرصه          – محشر – رقم – واماندگان – قله –          ففقار – حریم – هستی – صحنه –          توفندگی – سرسپردگی – خود          فروختگی – خانگی – موعد – رود          راس – افسارگسیخته – سدوار –          نایاب السلطنه – عَرَض – گردهمایی          – اهمیت – مسائل – همگان –          جنگاوران – شجاعانه – مخلصانه –          خفت – خوف – علی رغم محرومیت          – تحسین – اعجاب – عهد نامه –          واقعیت – منسجم – تازگی – غالباً –          مهیب – قرن – معمول – تعلیم –          موصل – منظم – آمار – اسارت –          مقوّا – رخت شویی – محدودیت –          برگزار – ذهنیت – آسایشگاه – دریغ          خطاط – لوح – وقفه – محدودیت          – ذوق – مقرر – قربان صدقه –          رغبت – افزون – قانع – مفصل –          سهم – هدیه – صلیب سرخ – تأمین          فرصت – بعضی ها – اعیاد مذهبی –          تدارک – تأکید – اغلب – عمق –          طبع – ظرافت های خاص – موزون          روحیه – اسارت – سماور – منزوی          افراط و تفریط – سلیقه – توجیح          راحت – عقربه – تنبل – طاقت          فرسا – زمان بگذرد – روزهای غربت          – بهای اندک</p>	<p>طاقت فرسا: توان فرسا، غیرقابل تحمل          غیرت: حمیّت، رشک بردن، تعصّب          کورسو: نور اندک، روشنایی کم          معبد: پرستشگاه، محل عبادت          مقرر: معلوم، تعیین شده          موعد: هنگام، زمان          موزون: هم آهنگ، خوش نوا          نهیب: فریاد، هراس، هیبت          وجود: سروز، شادمانی و خوشی          ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که          تحت والی اداره می شود؛ خطه، معادل          شهرستان امروزی</p>	<p>تحت الحمایگی: وضعیت یک دولت غالباً ضعیف در تعامل با دولتی قدرتمند، در عرصه بین المللی که در چارچوب یک موافقت نامه بین المللی، اختیار تصمیم گیری آن دولت در امور سیاست خارجی و امنیّتی یه دولت قدرتمند واگذار شده است.</p> <p>تسخیر: تصرف کردن، چیرگی تفریط: کوتاهی کردن در کاری توازن: تعادل، برابری</p> <p>جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی چنبره زدن: چنبرزدن، حلقه زدن، حلقه های خُرد یا بزرگ دایره ای شکل زدن</p> <p>خصال: جمع خصلت، خوی ها، خواه نیک باشد یا بد</p>

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

### درس دهم: رباعی های امروز

املا	لغت
پیج و تاب - همراه - سحر - فتح نظیر - راز - خطرکنندگان - برندگان - ماتم - فرات - رشحه - نفس - رسته - بت - عرش - رباعی - افضل - سرافکنندگی - شهر - جمهوری - هیئت - شکوهمند - محوطه - بارِ عامِ رحمت الهی - تماشا - نهضت - حُلول این صبح روشن - ایثارگران - سهیم - حماسه سترگ - پاس -	سترگ: بزرگ، عظیم کلاف: نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان پیچیده گرد دوک <b>محوطه:</b> پهنه، میدانگاه، صحن <b>مشک:</b> انبان، خیک، پوست گوسفندی که آن را درست و یکجا کنده باشند و در آن ماست و آب نگه دارند. <b>نیلی:</b> به رنگ نیل، کبود

### درس یازدهم: یاران عاشق

املا	لغت
سحرزاد - رقص - نغمه - هلا - زخم - مرهم عاشق - فرط - هان بیعت - آلاله - حماسه - حتی - جسد - خویشاوند - هوای عاشقان - کبوتر چاهی - تیرگی - آینه -	<b>روحانی:</b> منسوب به روح، معنوی، ملکوتی <b>سیمینه:</b> منسوب به سیم، سیمین، ساخته شده از سیم یا نقره <b>مدار:</b> جای دور زدن و گردیدن <b>مرهم:</b> هردارویی که روی زخم گذارند، التیام <b>بخش</b> <b>منکر:</b> انکارکننده

### درس دوازدهم: کاوه دادخواه

املا	لغت
حماسی - اساطیر - کاوه‌ی آهنگر - بی نظیر - ضحاک - معرب - اژدیها - اژدها - مظہر - اوستا - یوزه - دیوزاد - فتنه - فساد - مرداس - خوالگیر - خورش - بوسه - کتف - علاج - تسکین - کهرمان -	<b>اژدهاپیکر:</b> درشکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها <b>زخم درای:</b> ضربه پتک؛ درای، درتصل زنگ کاروان است. <b>سپردن:</b> پای مال کردن و زیر پا گذاشتن <b>سپهبد:</b> فرمانده و سردار سپاه

- مهترزادگان - تجسم - اهریمن -  
خبیث - چیرگی - زیست - ناگریز -  
شهریار - نهان - فرزانگان - پراگنده -  
دیوانگان - هنر خوار شد - گزند -  
فراز - باگهر - سترگ - سپهد -  
کاوهی دادخواه - زیان - بهرما -  
محضر - گیهان خدیو - سپردیو -  
برجست - ارزان - بازارگاه -  
برخاست گرد - غُو - گزره - ترگ -  
فتراک - برگستان - کشیف -  
سوگند - سپر - سوفار - پذیرش -  
зорآزمایی - شُهره - هلال - زال -  
الحاج - تضُّر - حیران - لایق -  
فايق - حسرت - روضه خُلد - مجده  
خوافی - توجیه - فضیلت - تبرئه

**سبُک:** در اینجا به معنای فوراً و سریع کاربرد دارد.

**غُو:** نعره کشیدن ، فریاد، خروش، غریو  
**فایق:** برگزیده ، پیروز

**گُزه:** گرز، کوپال، عمود آهنین؛ گرزه گاؤسر: گُزه فریدون که به شکل سرِ گاویش از فولاد ساخته بودند.

**لاف زدن:** خودستایی کردن ، دعوی باطل

**کردن**  
 **مجرد :** صرف

**محضر:** استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان رسانده بود.

**موبدان:** پیشوایان روحانی زرتشی

**نفیر:** فریاد و زاری با صدای بلند

**نَوَّند:** اسب، اسب تندر و

**هنر:** فضیلت، معرفت، علم

**یکایک:** ناگهان

**بازارگاه:** کوچه سرپوشیده که از دو سوی دارای دکان باشد؛ در متن درس ، مقصود اهل بازار است.

**پایمردان دیو:** دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد

**پایمردی:** خواهشگری، میانجی گری، شفاعت پشت پای: روی پا، سینه پا

**ترگ:** کلاه خود

**تفرّج:** گشت و گذاز، تماشا، سیرو گردش  
**خجسته:** فرخنده، مبارک

**حوالگیر:** آشپز

**درفش:** پرچم، بیرق

**درفش کاویان:** درفش ملی ایران در عهد ساسانی، نماد پیروزی

## درس چهاردهم : حمله حیدری

### املا

عمرو - برانگیخت - رزمگه -  
bastād - hemzam - ḥabib - hōos  
- ṭālib - bēr r̥axt - d̥astor -  
a'laam - āmadgī - amtnān - bēhānē  
- h̥ezb̥r z̥iyan - ṣalḥ - sehem -  
brafrāxt - shāhid - āwrdgāh - z̥rē -  
b̥xāyid - shāhid - āwrdgāh - z̥rē -  
l̥ukt l̥ukt - q̥aba - māher - ādāb -  
z̥arb - ḥarb - ḡasnf̥r - wṣī -  
nehg̥ - z̥ehr̥čsh̥m - ḫsm̥ -  
kūft - dr̥ig̥ - t̥ip̥indnd - b̥t  
xānē - ḡasnf̥r - gl̥t̥id - z̥ndh̥ -  
f̥il - j̥br̥iyl̥ - bāz̥l̥ m̥shēhd̥i -  
a'laas̥ - mn̥z̥h̥ - d̥af̥l̥ - g̥z̥a -  
kāh̥l̥ - ḥirān - ḫfu - w̥t̥n̥ -

### لغت

**زیان:** خشمگین

**سهم:** ترس

**سهمگین:** هراس انگیز، ترس آور

**ضرب:** زدن، کوفتن

**غزا:** پیکار، جنگ

**غضنفر:** شیر

**قبا:** نوعی جامه جلو باز که دو طرف آن با

دکمه بسته می شود.

**کیش:** آیین، دین، مذهب

**کیمیا:** اکسیر، ماده ای که به عقیده قدما می

توانست مس را به طلا تبدیل کند و خاصیت

درمانی نیز دارد.

**منزه:** پاک و بی عیب

**هژبر:** شیر

**یم:** دریا

**آبرَش :** اسبی که براعضای او نقطه ها باشد؛ در اینجا مطلق اسب منظور است.

**امتناع:** خودداری از پذیرفتن امری یا انجام دادن کاری

**آوردگاه:** میدان جنگ، نبردگاه

**برا فراختن:** برافراشتن، بلند کردن پور: پسر، فرزند

**تپیدن:** بی قراری و اضطراب نمودن، از جای رستن و لرزیدن

**حبیب:** دوستدار، یار، القاب رسول اکرم

**حرب:** آلت حرب و نزاع؛ مانند شمشیر، خنجر، نیزه و...

**خدو:** آب دهان، تفو

**دستوری:** رخصت، اجازه دادن

**رزمگه:** مخفف رزمگاه، میدان جنگ



تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

گوهرر - فرزانگی - میهن - عزّت  
ذره - آغشته

ژنده: بزرگ، مهیب

### درس پانزدهم: کبوتر طوق دار

املا	لغت
کبوتر طوق دار - ناحیت - متصید	اختلاف: رفت و آمد
- مرغزار - تره - عکس - ریاحین	استخلاص: رهایی جُستن، رهایی دادن
- زاغ - طاووس - داغ - چراغ -	اعتذار: پوزش، عذرخواهی، بهانه طلبی
شقایق - زمرد - اختلاف - صیادان	التفات: توجه
- متواتر - حوالی - عصا - قصد -	امام: راهنما، پیشوا
- حبه - بینداخت - قوم - مطوقه -	اولی تر: شایسته تر، سزاوارتر
طاعت - مطاوعت - غافل وار -	اهمال: سستی ، کاهلی
- گرازان - تگ - ضبط - اضطراب -	براثر: به دنبال ؛ اثر: ردپا
- همگنان - استخلاص - تخلص -	تخلص: رهایی
صواب - طریق - تعامل - رهایش	تعاون: همیاری
- بیفتد - حوادث - سلاح - قفا -	تکفل: عهده دار شدن
- ستیزه روی - منقطع - نومید -	تگ: دویدن
- خایب - اشارت - امام - بتاختند -	تیمار: مواظبت، مراقبت
- زیرا - دها - احوال - مشاهدت -	ثبت: اطمینان، اعتماد کردن
گریزگاه - حادثه - سوراخ - تیمار	جال: دام و تور
- فراخور - حسب مصلحت -	حبه: دانه
تعجیل - زه آب - دیدگان -	خایب: نالمید، بی بهره
رخسار - موافق - قضای آسمانی -	دها: زیرکی و هوش
ورطه - التفات - ملامت - ریاست	راه تافتن: راه را کج کردن ، تغییر مسیر
- تکفل - حقوق - طاعت -	دادن
مناصحت - بگزارند - معونت -	رخصت: اجازه، اذن دادن
مظاهرت - سیادت - آدا - عقده -	ریاحین: جمع ریحان، گل های خوشبو
- اهمال - جایز - ضمیر - رخصت -	زمرد: سنگ قیمتی به رنگ سبز
فراغ - اولی تر - طاعنان - واقعیت	زه آب: آبی که از سنگی یا زمینی می چوشد.
- موالات - ثقت - رغبت - مطلق -	ستیزه روی: گستاخ و پُررو
- زمرد - سبیل - اعتذار -	سر: رئیس



لغت ، املا ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
چشمِ تر - قتاخت - خرسند - قانع - عوفی - سرزنش - گستاخ	همگنان : جمع همگن، همنوعان، همه ورطه: مهلهکه، خطرو دشواری وقيعت: سرزنش، بدگويي	سيادت: سروري، بزرگى شكاري: منسوب به شكار؛ صيد، نجير صافي: پاک، بي غش، خالص
<b>درس شانزدهم : قصه عينکم</b>		
املا	لغت	
قدر - حادثه - فروغ - هنوز - تعلیعی - کراوات - فرنگی مآبی - متمند - تجدد - افراط - واکس - تحصیل - قد - متلک - ضعیف - کم سو - غالباً - ناهار - بشقاب - کوزه آب - ظرف - بد و بیراه - شماتت - افسار - گسیخته - شلخته - - هپل و هپو - سرزنش - ابدأ و اصلأ - - بقیه - غیرت - استعداد - مهملى - دهاتی - لاتی - شاهان - پذیرایی - مهمان - کازرون - نوحه سرایی - روضه - اتفاقاً - نقال - رودربايسی - - رک و راست - عیناً - زادالمعاد - تعزیه - مرثیه - بفچه - کهنه - فرام - کذا - تکه سیم - قلا - شرارت - موصوف - مضحك - طالع - - انبوه - مخلوط - ذوق زده - احساس - مطمئن - نی قلیان - قوطی حلی - مسلح - مختصر - سابقه - شرات - سوء ظن - تحریک - تجزیه - مغتنم - قیافه - یغور - قوزبالاقوز - مصیبت - ترک - دیوار - سطر - حیرت زده - غرق - لذت - مسحور - ابدأ - توجه - ظن - - تفریت - مسخره - اصرار - عامیانه - لهجه - قول - صورتک - زلزله - مهیب - هر و هر - قهقهه - عصبانی - توّهم - فوریت - مات و مبهوت - خیره خیره - غرق -	فرنگی مآبی: به شیوه فرنگی ها و اروپایی ها قداره: جنگ افزای شبیه شمشیر پهن و کوتاه؛ قداره کش: کسی که با توصل بهذ زور، به مقاصد خود می رسد. قلا کردن: کلکزدن، کمین کردن برای شیطنت قولا: در اینجا مقصود بازیگر نمایش های دوره گردی است. کذا: این چنین، چنین کلون: چفت، قفل چوبی که پشت در نصب می کنند و در را با آن می بندند. کمیسیون: کلمه ای فرانسوی؛ مجمعی که برای تحقیق و مطالعه درباره طرحی یا مسئله ای تشکیل شود. متجدّدانه: نوگرایانه، روشنفکرانه محقر: کوچک مخاطره: خطر، در خطر افکندن مسامحه: آسان گرفتن، ساده انگاری	ابلاغ: رساندن نامه یا پیام به کسی ارک: قلعه، دژ برو برا: با دقت، خیره خیره بور: سرخ؛ بورشدن: شرمnde شدن، خجلت زده شدن تأثیر: اثرپذیری، اندوه تعلیمی: عصای سبکی که به دست گیرند. تلّمذ: شاگردی کردن، آموختن چُرتکه: شمارشگر، وسیله و چهارچوبه ای که دارای چند رشته مهره های چوبین است که به سیم کشیده شده اند و با آن اعداد را محاسبه و جمع و تفریق می کنند. چله: زه کمان، روده تابیده که بر کمان بندند. رفعت: اوج، بلندی، والایی سو: دید، توان، بینایی شماتت: سرکوفت، سرزنش، ملامت

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

# لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

کمیسیون - نیمه کور - صادقانه -  
قصیر - خفت - صحن - التفات -  
شیفته - قبا - طلاب - مخبرالدوله -  
شاه آباد - طی - حیاط - محقر -  
محافظ - چفت - کلون - تپانچه -  
قلب - ترجیح - روحانیون - چرتکه -  
خلوص - طهارت - تبلیغ - محضر -  
موقر - رعیت - قداره کش - درز -  
سپهسالار - محضر - تلمذ - جله -  
کمان - متلاشی - بقا - موهبت -  
سید ضیا - سلطنت - ضربه -  
آستین - قاجار - مطلوب - امت -  
ملت - خیانت - غول - زورپرست -  
استبداد - اطاعت - اعتراض -  
تنومندی - ضمن - تصوّر - جاهل -  
عذر - قصد - مسامحه - متهم -  
شوخ طبع - مسائل جدی - قابل -  
تأمل - چنته - بهانه - له - سلطه -  
تأثر - موثر - روحانیت - مبارزه تن -  
به تن - امانت - عطر - عیار - هدف -  
ضربه - مشروطیت - مشروعیت -  
مقدم - بساط قدری - ابراز -  
حدائق - پختگی - طعام - نظریات -  
حدت - جرئت - تشریف - طلاب -  
می بايست - آرك -

**مسحور:** مفتون، شیفته، مجذوب

شوربا: آش ساده که با برنج و سبزی می

**مشروعیت:** منطبق بودن رویه های قانون

پزند.

**صورتک:** چهره ای مصنوعی که چهره اصلی

گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن

**کشور**

را می پوشاند و در آن سوراخ هایی برای

**مضحك:** خنده آور، مسخره آمیز

چشم و دهان تعییه شده است؛ نقاب

**مغتنم:** بالرزش، غنیمت شمرده شده

عيار: خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی؛

**مهملی:** اهمال، سستی

تمار عیار: کامل و بی نقصان، پاک، خالص

**موقر:** با وقار، متین

فرام: فریم (frame)، قاب عینک

**مهیب:** سهمگین، ترس آور

فرنگی مآب: کسی که به آداب اروپاییان

**یغور:** سیبر، درشت و بد شکل

رفتار می کند، متجدد

## درس هفدهم : خاموشی دریا

املا

لغت

شعله - سپاس گزاری - چراغدان -  
صبورانه - ماهی - هیاهو - فروتنی -  
رویا - تاج - بزریگر - بیهوده -  
تهی - بی رغبت - تنور

**برزیگر:** دهقان، کشاورز

**چراغدان:** جایی یا ظرفی که در آن چراغ  
بگذارند.

## درس هجدهم : خوان عدل

املا	لغت
آسوده – خوان عدل – همگان –	
آسمای صدگانه – حواس – بهره –	
غار – ممد حیات – مفرّح ذات –	
تنیده رستن – زین – معتبر –	
سرخوش – سزمست – دوردست –	
فراز – اختران – بر و بحر – اندوزیم	
حصار – عدم – زلال – آذرباد –	مبدل: دگرگون، تغییرداده شده
قایق – ماهیگیری – هلله – آواز –	مطلق: بی شرط و قید
مرغان – فضا – طین – تحرّک –	معترض: محترم، ارزشمند
راجع – مطرح – محبوبیت – نهایت	
عمق – منظور – صرف – فرسنگ –	مُفرح: شادی بخش، نشاط آور
سرازیر – زود گذر – محض –	مقید: گرفتار، بسته، در قید شده
حماقت – شعف – لرزش – غلبه –	
محکم – لحظه – غلتیدن – اجتماع	مُمد: مدد کننده، یاری دهنده
موقعیت – صخره – مهلت –	هلله: سروصدای حاکی از شادی، جوش
حدودیت – میسر – بقیه – طرز –	و خروش
همیت – حیات – قدرت طلبی –	
جذب – ترسیم – محدود – مقید –	عصیان: نافرمانی،
حشره – جوهر – باطن – هوانوردی	چالاک: چابک، تند و گناه و معصیت
زنگیر – می گسلد – رزمیار –	
نهفته – عصیان – شایسته – عزم –	هوول: ترس، هراس
مکافات – غمناک – حشر – هوول –	
هراس – فرز	حشر: رستاخیز، قیامت

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

### لغت و املای سال دوازدهم

ستایش : ملکا ذکر تو گوییم

املا	لغت
ذکر - فضل - توحید - سزا - فضل - شنا - وصف - فهم - وهم - شبہ - عز - سرور - جزا - بکاهی فرازی - سنایی - رهایی - هدیه ارمغان - سخاوت - بیهوده - لایق سزاوار - ذل و عز - هویدا - تصویر واضح - ثابت	<p>رحیم: بسیار مهربان از نامها و صفات خداوند</p> <p>روی: مجازاً امکان، چاره</p> <p>سرور: شادی، خوشحالی</p> <p>سزا: سزاوار، شایسته، لایق</p> <p>شبہ: مانند، مثل، همسان</p> <p>عز: ارجمندی، گرامی شدن، مقابل ذل</p> <p>فضل: بخشش، کرم</p> <p>کریم: بسیار بخشنده، بخشنده، از نامها و صفات خداوند</p> <p>ملک: پادشاه، خداوند</p> <p>نماینده: آن که آشکار و هویدا می‌کند، نشان دهنده</p> <p>وهم: پندار، تصور، خیال</p> <p>یقین: بی‌شبہ و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.</p> <p>پوییدن: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جستجوی چیزی، تلاش، رفتن</p> <p>تحفه: هدیه، ارمغان</p> <p>ثنا: ستایش، سپاس</p> <p>جزا: پاداش کار نیک</p> <p>جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.</p> <p>جود: بخشش سخاوت، کرم</p> <p>حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی‌دهد.</p>

### درس اول : شکر نعمت

املا	لغت
منت - عزوجل - طاعت - قربت - مزید - نعمت - ممد حیات - مفرّح ذات - عهده - عباد - تقصیر - عذر - رحمت - خوان نعمت - بی دریغ - ناموس - بندگان - فاحش - رحمت - حساب - باد صبا - زمردین - دایه - بنات - نبات - مهد - خلعت - قبا - اطفال - قدوم موسم - عصاره تاکی - شهد - فایق	<p>فایق: برگزیده، برتر</p> <p>فرآش: فرش گستر، گسترنده فرش</p> <p>قبا: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند.</p> <p>قدوم: آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن</p> <p>قسیم: صاحب جمال</p> <p>کاینات: ج کاینه، همه موجودات جهان</p> <p>کرامت کردن: عطاکردن، بخشیدن</p> <p>اعراض: روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی</p> <p>انابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی</p> <p>انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودریاستی نباشد؛ خودمانی شدن</p> <p>باسق: بلند، بالیده</p> <p>بنات: ج بنت، دختران</p> <p>بنان: سرانگشت، انگشت</p> <p>تاک: درخت انگور، رز</p>

لغت ، املاء ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<p>- باسق - غفلت - از بهر تو -</p> <p>انصاف - سرور - کائنات - صفوت</p> <p>- تتمه - شفیع - مطاع - نسیم -</p> <p>- جسیم - نسیم - وسیم - دجی -</p> <p>خصال - موج بحر - انبات -</p> <p>جل و علا - اعراض - تصرّع و زاری</p> <p>- زاری بنده - شرم‌سار - عاکفان</p> <p>- کعبه - تقصیر - واصفان - حلیه</p> <p>- تحریر - منسوب - کشتگان -</p> <p>صاحب دل - مراقبت - بحر</p> <p>- مکافحت - مستغرق - معاملت -</p> <p>طریق انبساط - تحفه هدیه - مرغ</p> <p>- سحر - مدعیان - طلب - حیرت -</p> <p>بنان - نقاش - بط - قصد - حاصل</p> <p>- فروگذاشت - شهرت - معاش</p> <p>- ورق - ستاینده - فرح - ناز -</p> <p>احوال - واضح - فایق - مقرر -</p> <p>معین - زیور - زینت - سرگشته</p> <p>رز - رودربابستی</p>	<p>مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین براینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق</p> <p>مزید: افزونی، زیادی</p> <p>مُطاع: فرمانرو، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌برد.</p> <p>معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکافحت است.</p> <p>معترف: اقرار کننده، اعتراف کننده</p> <p>مُفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار</p> <p>مفرح: شادی بخش، فرح انگیز</p> <p>مکافحت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است.</p> <p>منسوب: نسبت داده شده</p> <p>منت: سپاس، شکر، نیکوبی</p> <p>موسم: فصل، هنگام، زمان</p> <p>ناموس: آبرو، شرافت</p> <p>نبات: گیاه، رُستنی</p> <p>نبي: پیغمبر، پیام آور، رسول</p> <p>نسیم: خوشبو</p> <p>واصفان: جِ واحد، وصف کنندگان، ستاینده</p> <p>ورق: برگ</p> <p>وسیم: دارای نشان پیامبری</p> <p>وظیفه: مقرر، وجه معاش</p>	<p>تتمه: باقی مانده؛ تتمه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت</p> <p>تحیر: سرگشته، سرگردانی</p> <p>تضرع: زاری کردن، التماس کردن</p> <p>قصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن</p> <p>جسیم: خوشاندام</p> <p>حلیه: زیور، زینت</p> <p>خوان: سفره، سفره فراخ و گشاده</p> <p>دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.</p> <p>ربیع: بهار</p> <p>روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد یا به او می‌رسد؛ وظیفه روزی: رزق مقرر و معین</p> <p>شفیع: شفاعت کننده، پایمرد</p> <p>شهده: عسل؛ شهد فایق: عسل خالص</p> <p>صفوت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر</p> <p>عاکفان: جِ عاکف، کسانی که در مدّتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازنند.</p> <p>عز و جل: گرامی، بزرگ و بلند مرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.</p> <p>عُصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افسره، شیره</p> <p>فاخش: آشکار، واضح</p>

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

# لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

## درس دوم : مست و هشیار

املا	لغت
محتسب – مست – پیراهن –	ذوالجلال: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت
افتان و خیزان – قاضی – خمار –	زاهد: پارسای گوشنهنشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد.
داروغه – خوابگاه – وارهان –	صنعت: پیشه، کار، حرفه
از بهر غرامت – عار – کلاه –	صواب: درست، پسندیده، مصلحت
بیهوده – هشیار – صواب – واعظ	غرامت: توان، جبران خسارت مالی و غیرآن
– تزویر – برنهن – صاحب – راهرو –	گرو: دارایی یا چیزی که برای مطمئن
– راهبر – حقایق – مس – زر –	ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛ گرو بردن: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛
خواب و خور – مرتبه – غریق بحر	موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو
خدا – منظر – نظر – صاحب نظر	محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظرات بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود.
– زیر و زبر – هوای وصال – تسمه	مدادام: همیشه، پیوسته، می
– مسکوک – ذات – مامور –	ملک: سرزمین، کشور، مملکت؛ دار ملک:
وثیقه – تعهد – توان – مصلحت	دارالملک، پایتخت
– صنعت – حرفه – زاهد – پارسا	وعاظ: پند دهنده، سخنور اندرزگو
– تعلقات – خسارت – ذوالجلال	والی: حاکم، فرمانروا
	وجه: ذات، وجود

## درس سوم : نیکی

## املا

- مرغ اسیر - بھر وطن - مسلک  
 - همت - سحر - رفیق - طرف  
 - اجانب - بیت الحَزَن - غرقه  
 سلیمان - اهرمن - زمانه - صاحب  
 - اهل خرد - محترم - تحفه  
 - فراغت - انصاف و عدل - موافق  
 ثابت قدم - سلسله جنبان -  
 طایر قدس - زندگان - عصر  
 مشزوطه - عارف - محفل - نثار -  
 خاکریز - ارتفاع - موسوم - کله  
 قدی - استقرار - قله - ساجدی  
 - مسائل - روحیه - احداث -  
 محدود - مهندسی - تسلط -  
 قاطعیت - جهاد - تقریباً - رزمnde  
 دو جداره - تدبیر - حساب شده  
 فراق و جدایی

## لغت

بیت الحَزَن: خانه غم، ماتمکده  
 ثابت قدم: ثابت رأی و ثابت عزم، دارای اراده  
 سلسله جنبان: محرك، آن که دیگران را به کاری بر می‌انگيزد.  
 طرف: کناره، کنار  
 مسلک: روش، طریق  
 موافق: همراه و همراه  
 اجانب: ج اجنبي، بيگانگان  
 احداث شدن: ساخته شدن  
 استقرار: برپايي، برقرار و ثابت کردن کسی يا قوي  
 چيزی در جایی، مستقرشدن  
 بیتالاحزان: خانه غمها، جای بسیار غم  
 انگیز، طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب علیه السلام در آن در غم فراق  
 یوسف علیه السلام گریه می‌کرده است.

## درس پنجم : دماندویه

## املا

سپید - گیتی - کله خود - چھر  
 دل بند - بنھفتہ - وارھی -  
 ستوران - نحس - سپھر  
 اخترسعد - آوند - روزگار - ضربت  
 - روزگار - ضربت - خرسند -  
 فسرده - کافور - فساد - خامش  
 منشین - سوزد - معجر - ارغند -  
 تزویر - بگسل - بنای ظلم - سفله  
 - پستان - سربر - عطا - شغال -  
 محتاج - فرومایه - هرج و مرج -  
 متاکی - مطبوعات - سستی -  
 وطن خواه - تأثیر - راز - جاسوس

## لغت

ضماد: مرهم، دارو که به جراحت نهند؛  
 ضمادکردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم  
 نهادن  
 عامل تخریب: شخصی نظامی که کارش نابودکردن هدفهای نظامی به وسیله انفجار و کارگذاشتن تلههای انفجاری است.  
 عطا: بخشش، دهش  
 فسرده: یخزده، منجمد  
 فغان: ناله و زاری، فریاد  
 کلوخ: پاره گل خشک شده به صورت سنگ، پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگ‌تر  
 سریر: تخت پادشاهی، اورنگ  
 سعد: خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد:  
 سیاره مشتری است که به «سعداکبر» مشهور است.



تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

- الاغ - مین گذاری - عن قریب  
 - قدیمی - تخریب - جرئت -  
 - بالاگیرتاً - معطل - زل - مواضع -  
 حیله گری - صدام - افسار - سلّانه  
 سلّانه - علف و خار - پوزه - اوضاع  
 - خطرناک - محل - دهان - زور  
 - آدمیزاد - عرععر - جفتک - نعل  
 - هوس - حریف - عرق - حدس  
 - متوجه - اضافی - اطلاعات -  
 فروماندن - تلفات - اسیر بعثی -  
 ته دل - نحس - زل زدن - گرزه

**کُله خود:** کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می گذارند.

**گرزه:** ویژگی نوعی مار سمی و خطرناک

**معجر:** سرپوش، روسرب

**معطل:** بیکار، بلا تکلیف؛ معطل کردن:  
 تأخیر کردن، درنگ کردن

**نحس:** شوم، بدیمن، بداختر

سفله: فرومایه، بدسرشت

سلّانه سلّانه: آرام آرام، به آهستگی

شرزه: خشمگین، غضبناک

### درس ششم: نی‌نامه

املاء

لغت

نیستان - نفیر - شرحه شرحه -  
 اشتیاق - وصل - جمعیت - جهت  
 - ظن - نجست - آسرار - دستور  
 - حریف - زهر - تریاق - دمساز  
 - حدیث - قصه - هوش - مشتری  
 - بی گاه - سوز - پخته - مور -  
 رهنمون - معکوس - مستمع -  
 غنچه - زلف - آشفتگی - محرم -  
 حسب - کاه - تجلی - قرب -  
 حضرت - گزید - مستغرق -  
 حاجت - طلبد - عرضه - سلوک  
 نغمه - حجاب - فروغ - ماتم  
 محنت - فریاد و زاری

**خوشحالان:** رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمانند.

**دستور:** اجازه، وزیر

**دمساز:** مونس، همراز، دردآشنا

**سور:** جشن

**شرحه شرحه:** پاره‌پاره؛ شرحه: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند.

**شیون:** ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآرند.

**ظن:** گمان، پندار

**مستغرق:** مجذوب، شیفته؛ مستغرق گشتن؛ حیران و شیفته شدن

**مستمع:** شنونده، گوشدارنده

**مستور:** پوشیده، پنهان

**نفیر:** فریاد و زاری به صدای بلند

اشتیاق: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روح انسان خداجو در راه

شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی

ایدونک: ایدون که؛ ایدون: این چنین

بدحالان: کسانی که سیر و سلوک آنها به سوی حق، گند است.

بی گاه شدن: فرارسیدن هنگام غروب یا شب پرده: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و

نغمه‌های مرتب، حجاب

تاب: فروغ، پرتو

تریاق: پادزه، ضدزه

حریف: دوست، همدم، همرا

حسب: برابر، اندازه، بر طبق

**درس هفتم: در حقیقت عشق**
**املا**

حسن – روحانی – مطلوب – وصول  
– واسط عشق – مأوا – محبت –  
غايت – خاص – معرفت – نرdban –  
– قدم – ترك – رخت – سامان –  
– فرض – حیات – ممات – سودا –  
زیرکی – ارزد – دیوانگی – افرون  
– بی رای – قوت – فرق – حقیقت  
– ناگریز – لایق – زلف – پیچ و  
تاب – برانگیخت – کوهساران –  
مگریز – فرصت – یادگاران – نعمه  
محبت – زمانه – ترانه – میسر

**لغت**

سامان: درخور، میسر، امکان  
سودا: خیال، دیوانگی  
شیدایی: دیوانگی  
فرض: لازم، ضروری، آنچه خداوند بر  
بندگانش واجب کرده است.  
کمال: کامل بودن، کامل ترین و بهترین  
صورت و حالت هرچیز، سرآمد بودن در  
داشتن صفت‌های خوب  
محب: دوستدار، یار، عاشق  
ممات: مرگ، مردن  
نغمه: نوا، ترانه، سرود

بزم: محفل، ضیافت  
بی‌خودی: بی‌هوشی، حالت از خودرستگی و  
به معشوق پیوستن  
جسمانی: منسوب به جسم، مقابل روحانی  
جمال: زیبایی، زیبایی ازلی خداوند  
حسن: نیکویی، زیبایی  
روحانی: منسوب به روح، معنوی، ملکوتی،  
آنچه از مقوله روح و جان باشد.

**درس هشتم: از پاریز تا پاریس**
**املا**

پاریز – فرسخ – سیرجان – ریگار  
– چریغ آفتاب – قنات – اتراق –  
فراهم – دانشسرا – مراجعه – اعتبار  
– تداعی – تهیه – محصل –  
خطروناک – حواله – دهاتی – کازیه  
– اعضا – تحریر – استبعاد –  
غايت القصوا – غرق – توقف –  
نواحی – وصله – طیلسان – آتن –  
مهد – دموکراسی – رأی – عقرب  
– جراره – مارغاشیه – قطرور – فراز  
– کرانه – فرات – رود یتیر –  
امپراطوری روم – موسولینی –  
صباحی – حبسه – مستعجل –  
سوءهاضمه – طاق ضربی –  
اعتصاب – کاووس – ضعیفان – تیغ  
– تهی – آین – طریق – پیرمغان  
– خضر – فرخنده – بروکسل –  
سپاه نازی – تپه – واترلو – ناپلئون

**لغت**

اطاق: سقف خمیده و محدب، سقف قوسی  
شكل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر  
سازند؛ طاق ضربی: طاق احداث شده بین  
دهانه دو تیرآهن که آن را با آجر و ملات گچ  
می‌سازند.  
طَبَق: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی،  
مخصوص نگهداری یا حمل اشیا که بیشتر آن  
را بر سر می‌گذارند.  
طیلسان: نوعی ردا  
عجین آمدن: عجین شدن، آمیخته شدن یا  
ترکیب شدن دو یا چند چیز  
غايت القصوى: حدّنهایی چیزی، کمال  
مطلوب  
فرخنده پی: خوشقدم، نیکپی، خوشیمن  
فرسخ: فرسنگ، واحد اندازه‌گیری مسافت  
تقریباً معادل شش کیلومتر  
کازیه: جاکاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روابز  
که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه‌ها روی  
میز قرار می‌دهند.

اتراق: توقف چند روزه در سفر به جایی،  
موقعتاً در جایی اقامت گزیدن  
استبعاد: دورداشت، بعیدشمردن چیزی؛  
استبعاد داشتن: بعيد و دوربودن از تحقق و  
وقع امری  
بازبسته: وابسته، پیوسته و مرتبط  
پانوراما: پرده نقاشی که در ساختمانی که  
سقف دور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛  
چنان که هر کس در آنجا بایستد، گمان کند  
که افق را در اطراف خود می‌بیند.  
تداعی: یادآوری، به خاطر آوردن  
جراره: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سُمی  
که دُمش روی زمین کشیده می‌شود.  
چریغ آفتاب: طلوع آفتاب، صبح زود  
چشمگیر: شایان توجه، با ارزش و مهم  
حواله: نوشتہ‌ای که به موجب آن دریافت  
کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص  
دیگری است.

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

- طَبَق - محوّطه - پانوراما -  
نوپخانه - وحشت - بارندگی -  
تعريف - ویکتوریا - فاتحه - دهات -  
دوگل - طاق - نَمَط - رواق -  
ممیز - طاقه - دلپذیر - ابراهیم  
ادهم - طاعت - اخلاص - زود گذر  
بساط - هضم غذا - معان - ملاط  
محدب - ملزم - هرم - شطرنج  
منسوب - صباح

کی: پادشاه، هریک از پادشاهان سلسله کیان  
کیانی: منسوب به کیان؛ کیان: کیها، هریک  
از پادشاهان داستانی ایران از کیقباد تا دارا  
مارغاشیه: ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛  
غاشیه: سوره‌ای از قرآن، یکی از نام‌های  
قيامت مستعجل: زودگذر، شتابنده  
معان: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی،  
عارف کامل و مرشد را گویند.  
مرکب: اسب، آنچه برآن سوار شوند.  
نَمَط: بساط شطرنج

رواق: بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم  
سرپرzedن: توقف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج،  
یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد،  
این توقف کوتاه را «سرپرzedن» می‌گویند.  
سوء‌هاضمه: بدگواری، دیرهضمی، هرگونه  
اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با  
سوژش سرِدل یا نفح همراه است.

صبح: بامداد، سپیده دم، پگاه

### درس نهم: کویر

#### املا

تموز - سوزان - سرازیر - ارگ -  
مزینان - باغستان - دراز -  
مشايعت - مهر - بیهق - فقه -  
تقوا - فقیر و غنی - غرفه -  
حاضر و غایب - ملا هادی اسرار -  
حیات - منقلب - بی صبرانه -  
غربت زندان - گستر - ماوراء  
الطبعه - مذهب - سنگریزه -  
وحى - عطر - الہام - اسرارآمیز -  
استشمام - نخلستان - مهتاب -  
غیب - گریه آلود - راستین -  
شیعه - سایه روشن غروب -  
دهقان - هیاھو - گله - تفرجگاه -  
گردشگاه - نظاره - معلق - تلاؤه  
- قندیل - ابدیت - لوکس -  
آسفالت - کهکشان - تلقی - لذت -  
نشئه - ابدیت - قدس - محروم

#### لغت

طفیلی: منسوب به طفیل، وابسته، آن که  
وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به  
وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان  
ناخوانده  
عدلیه: دادگستری  
غرفه: بالاخانه، هریک از اتاق‌های کوچکی که  
در بالای اطراف سالن یا یک محوّطه می‌سازند  
که مشرف بر محوّطه است.  
فقه: علم احکام شرعیه، علمی است که از  
فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای  
این علم بر استنباط احکام است از کتاب و  
سنّت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتہاد  
است.  
قاش: قاج، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه  
زین  
قدس: پاکی، صفا، قداست

آستانه: آستان، آغاز  
ابدیت: جاودانگی، پایندگی، بی‌کرانگی  
ارادت: میل و خواست، اخلاص، علاقه و  
محبت همراه با احترام  
استشمام: بوییدن  
اسرا: در شب سیرکردن، هفدهمین سوره  
قرآن کریم  
اندوهگسار: غمگسار، غمخوار  
انگاره: طرح، نقشه  
اهورایی: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا  
ایل: گروهی از مردم هم‌زیاد که فرهنگ و  
اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت  
چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار:  
خانواده و نژاد و اجداد  
بطالت: بیکاری، بیهودگی، کاھلی

لغت ، املاء ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<p>- حلقه - چغندر - راز - سmom -</p> <p>اهورایی - مصلحت اندیش -</p> <p>گشت و گذار - گرددشگاه - نشته -</p> <p>اسرا - کاسه - اذان - تکبیره</p> <p>الاحرام - قامت - تفنگ - شیوه -</p> <p>قاش - زین - دوره گردان - بساط</p> <p>حلوا - ایل - مزه - تبعید - یغما</p> <p>- مصیبت - بلوط - زغال - منقل</p> <p>- آفت - تنفس - اتاقک - محصور</p> <p>- جان فرسا - حیاط - زرق و برق</p> <p>- همدم - مأمور - غصه -</p> <p>سرگردانی - حدّو حصر - قشقاوی</p> <p>- دل بستگی - تصدیق - قاب - مزايا</p> <p>- محله - مبهات - شوکت -</p> <p>عزیمت - زلال - انتظار - مرتفع -</p> <p>آغوش - کهر - گرند - تاخت و تاز</p> <p>- دلاویز - معطر - سخاوت -</p> <p>موهاب - طبیعت - گران قدر -</p> <p>بطالت - تنگ - محبوس - ترقی -</p> <p>- رفاقت - دادگستری - ساوه -</p> <p>دزفول - پرس و جو - ترقی -</p> <p>عدلیه - عاقبت - محاسبه -</p> <p>شاهین - تیز - طفیلی - بساط</p> <p>تهویه - اختراع - ایل و تبار -</p> <p>بیلاق - حرمت - آسایش - آرام و</p> <p>قرار - غمخوار - اندوهگسار - لبریز</p> <p>- عطرآگین - مدهوش - قله های</p> <p>کمانه - غارت - تاراج - موضع</p> <p>فراسو - زین - طفیل</p>	<p>قنديل: چراغ یا چهل چراغی که می آویزند.</p> <p>کمانه: نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان</p> <p>کهر: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است.</p> <p>کوند: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.</p> <p>گرم‌سیر: منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و رمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر</p> <p>ماورا: فراسو، آنسو، ماسوا، برتر</p> <p>ماوراء الطبيعه: آنچه فراتر از عالم طبیعت و مده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها</p> <p>مباهات: افتخار، سرافرازی</p> <p>مدرس: محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن</p> <p>مشایعت: همراهی کردن، بدرقه کردن</p> <p>معلّق: آویزان، آویخته شده</p> <p>نشئه: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی</p> <p>نظراره: تماشاکردن، نگاه نگریستن</p> <p>یغما: غارت، تاراج؛ به یغمارفتن: غارت شدن</p>	<p>بن: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته وحشی</p> <p>پرنیان: پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر</p> <p>تعییر: بیان کردن، شرح دادن، بازگویی</p> <p>تفرّجگاه: گرددشگاه، جای تفرّج، تماشاگاه</p> <p>تلقی: دریافت، نگرش، تعییر</p> <p>تموز: ماه دهم از سال رویمان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما</p> <p>حکمت: فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی</p> <p>دلاویز: پسندیده، خوب، زیبا</p> <p>سموم: باد بسیار گرم و زیان رساننده</p> <p>شبدر: گیاهی علفی و یکساله؛ شبدر دوچین: شبدری که قابلیت آن را دارد، دو بار پس از روییدن چیده شده باشد.</p> <p>شیوه: صدا و آواز اسب</p>



تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

### درس دهم : فصل شکوفایی

املا	لغت
بُرْزَخ - آبینه دار - غُرْق - غبار - انتظار - بُرْخِيز - نسیم - بی تاب و قرار - تبه - غمین - تیرانا - داعیه - سراسر - سراپا - گشاده دستی - سپاس گزاری - پالیز - دلپذیر - خستگان - میزبان - فرسودگان - نوازشگر - زخمه - کرامت - میراث - ایثار - زرافشانی - گوهر - آزادگی - سعادت - رهنمون - بت توقع - منظر - مزد	<b>برزخ:</b> حد فاصل میان دو چیز، زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ، فاصله بین دنیا و آخرت <b>چشمداشت:</b> انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی؛ <b>چشمداشتن:</b> منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن <b>داعیه:</b> ادعا <b>زخمه:</b> ضربه، ضربه زدن <b>گشاده دستی:</b> بخشندگی، سخاوت

### درس یازدهم: آن شب عزیز

املا	لغت
عصباٰنی - بقیّه - مُصْر - ثُلث - حقوق - احتمال - تلّ خاکی - چفیه - گُلت - خصایل - فرق - موحّدی - مسلط - مطمئن - جذب - پیغام - طنز - صلوّات - آغوش - عرض - حمله - شامّه قوی - غریب - طفره - اصرار - - التماّس - عاقبت - متّقاًعَد - مقدمّات - پراکنده - همراهی - تعقیب - دریغ - تعلیم - شبّح - مراقب - فاصله - سنگر - تپه - دیده بانی - زمزمه - لطیف - سبک - تأیید - دیدرسی - توپ - فراهم - تیره - عمّق - جّته - سجده - همسطح - حزین - لحن - - برافروختن - انتهای -	<b>بی حفاظ:</b> بدون حصار و نرده؛ آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد. <b>پیغمبر صل الله علیه و آل و سلم:</b> و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام خوانده می‌شود؛ ذکر مصیبت و نوحه‌سرایی شاهه: حسّ بُويایی <b>شبّح:</b> آنچه به صورت سیاهی به نظر می‌آید، سایهٔ موهوم از کسی یا چیزی شرف: بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش‌های اخلاقی به وجود می‌آید. <b>طفره رفتن:</b> خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر <b>کلافه:</b> بی تاب و ناراحت به علت قرارگرفتن در وضع آزاردهنده

لغت ، املاء ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
اطراف – برانداز – سنگر – تحويل – موضع – یقیناً – فرصت – چرت – سیرخواب – مزمزه – برخیزید – تمایل – تفنج – معركه – مهیب هضم – مَعْبَر – محوطه – خاک ریز – تیربار – دوشکا – حفاظ خوابیده – رقم – ذله – عجیب – ذوق – انهدام – غریبانه – جگرخراشتراست – جناق – رقم – تعلل – موظّف – تشر – شهادتین – بیهوش – قاب – موثر – طریق سرافراز – حیثیت – وصف – زلف – دیباچه – زیور – خاطر – شامگاه – بی ملاحظه – حُسن – شرمندگی – شاهد – محضر – اسارت – اشارت – اشتیاق – مسلم – لبریز – روضه – قتلگاه	<b>گردان:</b> واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است. <b>متقااعد:</b> مُجاب شده، مجاب، قانع شده؛ <b>متقاعدکردن:</b> مجاب کردن، وادرار به قبول امری کردن <b>مجسم:</b> به صورت جسم درآمده، تجسم یافته <b>محضر:</b> دفترخانه، دادگاه <b>مسلم:</b> پیرو دین اسلام <b>مُصر:</b> اصرارکننده، پافشاری کننده <b>معَبَر:</b> محل عبور، گذرگاه	خشاب: جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می‌شود و گلوله‌ها پی‌درپی از آن وارد لوله سلاح می‌شود. دنج: ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد دیباچه: آغاز و مقدمه هر نوشتہ

### درس دوازدهم: گذر سیاوش از آتش

املا	لغت
سیاوش – کاووس – خیره سر – زابل – فرهیختگی – رزم – بزم – سودابه – آزرم – حیا – عفاف – نمی سپارد – متهم – سپهبد – سبو – – گزند – هاماوران – جهاندار – رسوا – بسپرم – دل گسل – ساروان – هیون – هیزم – تطاول – آتش فروز – زبانه – سراسر – زرین – هشیوار – تازی – نعل – پراگنده – – بها – رها – دهش – تپش – غو – – قبا – سمن – هامون – پوزش – تنگ – شبیخون – صاحبدلان –	<b>شبیخون:</b> حمله ناگهانی دشمن در شب <b>طرح افکندن:</b> کنایه از بنانهادن؛ طرح ظلم <b>افکندن:</b> سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن <b>عجم:</b> سرزمینی که ساکنان آن غیرعرب، به ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایران <b>عفاف:</b> رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی <b>غربت:</b> غریبی، دوری از خانمان <b>فرهیختگی:</b> فرهیخته بودن، فرهیخته، برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ <b>فریادرس:</b> یاور، دستگیر



تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

خسرو – مراغه – رصدخانه – خرق  
 عادت – گذر – ضربت – آزادگان –  
 تیغ – مجروح – گریز – نهنگ =  
 عَجم – تطاول – رعیت – اذیت –  
 مکاید – گُربت – غربت – ارتفاع –  
 ولایت – نقصان – خزانه – تهی –  
 مصیبت – زوال – ضحاک – عهد –  
 حشّم – مقرر – تعصّب – تقویت –  
 طرح – پیشه – سلطان

گُربت: غم، اندوه؛ گُربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم  
 مقررشدن: قرارگرفتن، ثبات و دوام یافتن  
 مکاید: جِ مکیده یا مکیدت: کیدها، مکرها، حیله‌ها  
 ملِک: پادشاه، سلطان  
 موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور  
 نقصان: کم‌شدن، کاهش یافتن  
 نمازبردن: تعظیم کردن، عمل سر فرودآوردن در مقابل کسی برای تعظیم  
 نواختن: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قراردادن  
 نیک‌پی: خوش‌قدم  
 نیکی‌دهش: نیکی کننده  
 ولایت: کشور، سرزمین  
 هشیوار: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه  
 هیون: شتر، به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام

تطاول: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن  
 تعصّب: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصّب: به حمایت و جانبداری  
 حشّم: خدمتکاران، خویشان و زیردستان فرمانروا  
 حلقه به گوش: کنایه از فرمانبردار و مطبع  
 خستن: زخمی کردن، مجروح کردن  
 خُود: کلاه خود  
 خیره‌سر: گستاخ و بی‌شرم، لجوج دستور: وزیر، مشاور  
 زوال: نابودی، از بین رفتن  
 سبو: کوزه، طرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات  
 سپردن: طی کردن، پیمودن  
 سمن: نوعی درخت گل، یاسمن

### درس سیزدهم: خوان هشتم

املاء

خوان هشتم – هان – سورت – سوز  
 وحشتناک – تیره – قهوه خانه –  
 همگنان – نقال – آتشین – پیغام  
 – نای – سکوت – چوب دستی –  
 منتشا – حدیث – مست – صحنه –  
 – صدف – ماخ سالار – هریوه –  
 مات – عیار – مهر – شعر – محض  
 – تیره بختی – خیس – سهراپ –  
 تابوت – هماؤا – مرتعش – لحن –

لغت

عيار: ابزار و مبنای سنجش، معیار  
 مرادف: متراffد، هم‌ردیف  
 مرتعش: دارای ارتعاش، لرزنده  
 منتشا: نوعی عصا که از چوب گره‌دار ساخته می‌شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می‌گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر)  
 رجَز: شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می‌خوانند.  
 زخم‌کاری: ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می‌شود.  
 سورت: تندی و تیزی، حدّت و شدت  
 ضجه: ناله و فریاد با صدای بلند، شیون

لغت ، املاء ، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
رَجَز - عَمَاد - تَكِيَّه - عَرْصَه - زَال - خَوَاه - صَلْح - بَهْر - تَهْمَن - گَرْد سَجْسَتَانِي - پَهْنَاوَر - غَيْرَتَمَند - زَهْر - سِنَان - پَهْلَوَان هَفْتَ خَوَان - طَعْمَه - تَزوِير - حَس - هَوْش - اَعْتَنَا - طَاق - هَمَتَا - طَفْلَك - سَايِه - شَغَاد - چَاهَسَار - ضَجَّه - مَيْزَبَان - كَمَنْد شَصَتْ خَمْ خَوَبِيش - شَوْق - رَقَابَت - تَنِيدَه - لَبَرِيز - حَالَت - هَشِيَّار - سَجُود - تَأْمَل - مَثَلَث - مَحْتَوا	<b>ناورَد:</b> نَبَرَد <b>هَرِيَوه:</b> هَرَوِي، مَنْسُوب بِهِ هَرَات (شَهْرِي در افغانستان) <b>هَوْل:</b> وَحْشَتْ انْجِيز، تَرْسَنَاك	<b>طاقة:</b> فَرَد، يَكْتَاب، بَى هَمَتَا <b>عمَاد:</b> تَكِيَّه گَاه، نَگَاهَدارَنَدَه، آنچه بَتوَان بَرَآن (او) تَكِيَّه كَرد.

## درس چهاردهم: سی مرغ و سی مرغ

املا	لغت
مَجْمَع - مَرْغَان - شَهْرَيَار - اَقْلِيم - هَدَهَد - اَفْسَر - گَشْتَه اَم - اطْراف - اَكْنَاف - گَيْتَى - آَكَاه - پَرْنَدَگَان - كَوْه قَاف - آَشِيَان - هَمَتَا - ذَرَه - شَكَوْه - مَهْرَوْزَى - جَمْلَكَى - خَطَرَات - هَرَاس - تَحْمَل - پَوْزَش - هَمَوَار - مَحْبُوب - صَاحَب - زَوَال - طَاوُوس - عَذَر - آَرَزَو - گَلَزار - صَفَا - مَعْذُور - شَاهَان - دَل بَاخْتَه - بَهَانَه - طَلَب - رَاهَبَر - رَهَنَمُون - قَرْعَه - قَضَا - دَرَاز - هَرَاسِنَاك - جَرِئَت - فَرِسَنَگ - تَعَب - غَرَق - سَوزَنَدَه - سَرْكَش - بَتَابَد - مَعْرَفَت - عَالَى صَفَت - قَدَر - حَقِيقَت - صَدَر - اَسْتَغْنَى - دَعَوى - معَنَا - اَفْسَرَدَه - تَوْحِيد - تَفَريِد - تَجَريِد - حَيْرَت - دَائِم - حَسْرَت - حَيْرَان - تَحِير - فَقَر - سَايِه - وَحْشَت	<b>دعَوى:</b> دَعَى، دَعَى خَوَاستَن يَا دَاشْتَن چَيزَى؛ معَنِى و دَعَوى دُو مَفْهُوم مَتَقَابِل و مَتَضَادِنَد. <b>اعانَت:</b> يَارِي دَادَن، يَارِي اَفْسَرَدَه: منْجَمَد، سَرْمَازَدَه <b>اَكْنَاف:</b> جِكَنَف، اطْراف، كَنَارَهَها <b>اولَى:</b> شَايِستَه؛ اولَى تَر: شَايِستَه تَر (با آنَكَه «اولَى» خَود صَفت تَفصِيلَى است؛ در گَذَشَتَه بَه آن «تر» اَفْزُودَه اَنَد). <b>تجَريِد:</b> در لَغَت بِه معَنَى تَنَاهَيِي گَرِيدَن، تَرَك گَناهَان و اعراض اَمُور دُنْيَوي و تَقْرَب بَه خَداوَنَد؛ در اصطلاح تَصُوف، خَالِي شَدَن قَلْب سَالَك اَز آنچه جَز خَداوَست. <b>تَعَب:</b> رَنج و سَختَى <b>تَفَريِد:</b> دَل خَود را مَتَوجَّه حقَ كَرَدن، دَل اَز عَلَيِق بَرِيدَن و خَواست خَود را فَدَائِي خَواست ازْلَى كَرَدن، فَرَدَشَمَرَدن و يَيْگَانَه دَانَستَن خَدا؛ تَفَريِد را عَطَار در معَنِى گَم شَدَن عَارِف در معَرَفَه بَه كَار مَى بَرَد؛ يَعنِى وقتَى كَه در



تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

- نخستین - منزل - زاری - همت -  
 روزگار - خستگی - همگی - سروش  
 غیبی - شادمانی - محظوظ - قبا - طرب  
 - تجدید - طبق - معیار - باغ قدس  
 - جلوه گاه - وصلت - مجاز - فراز -  
 - گل و خار - نسخه - نجم رازی -  
 مصاحب - اشتراحت - وجه - زاد و توشہ  
 - مخاصمت - آخرالامر - قرار -  
 موضع - حاضر - اعانت

وادی: سرزمین، در متن درس مجازاً در  
 معنای «بیابان» کاربرد دارد.

توحید عرق شد، آگاهی از این گمشدگی را  
 گم کند و به فراموشی سپارد.

### درس شانزدهم: کباب غاز

املا

کباب غاز - موقع - ترفیع - رقبه -  
 هم قطار - قرار و مدار - ولیمه -  
 صحیح - عزّت - فوراً - عیال -  
 تازگی - عروسی - ظرف و کارد -  
 مالیه - بودجه - ابدأ - خرت و پرت  
 - مابقی - نقداً - سماق - آزگار -  
 صابون - عاریه - اوقات تلخ -  
 محل - شکوم - چاره - موافقت -  
 پذیرایی - غاز - معهود - اعلا -  
 کباب بره ممتاز - مخلفات - تخت  
 خواب - بی نظیر - دیلاق - لات و  
 لوت - بدريخت و بد قواره - زيارت  
 - مسرور - مشعوف - غول - صله  
 ارحام - لهذا - واترقیده - تک و  
 پوز - گریه - شسته - تصور -  
 رأس - هندوانه - ورانداز - عجاب  
 - هراسان - عقلت - آبرو - سربه  
 مُهر - حقّا - منطقی - استشاره -  
 منحصر - کودن - ملتفت - حلاج

لغت

**آزگار:** زمانی دراز؛ ویژگی آنچه بلند و طولانی **تصنیع:** ساختگی  
 به نظر می‌آید.  
**آسمان جُل:** کنایه از فقیر، بی‌چیز، بی -  
 خانمان؛ جُل: پوشش به معنای مطلق  
**استشاره:** رایزنی، مشورت، نظرخواهی  
**استیصال:** ناچاری، درماندگی  
**اطوار:** رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار  
**اعلا:** برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز  
**امتناع:** خودداری، سرباز زدن از انجام کاری  
 یا قبول کردن سخنی  
**انضمام:** ضمیمه کردن؛ به انضمام: به  
 ضمیمه، به همراه  
**بادی:** آغاز (در اصل به معنی آغاز کننده  
 است)  
**بحبوحه:** میان، وسط  
**بدقوواره:** آن که یا آنچه ظاهری زشت و  
 نامتناسب دارد؛ بدترکیب

**تک و پوز:** دک و پوز: به طنز، ظاهر شخص  
 به ویژه سروصورت  
**تنبوشه:** لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در  
 زیر خاک یا میان دیوار می‌گذارند تا آب از آن  
 عبور کند.  
**تیربار:** سلاح خودکار آتشین، سنگین تر و  
 بزرگ‌تر از مسلسل دستی که به وسیله نوار  
 فشنگ تندیه می‌شود؛ مسلسل سنگین  
**جبهه:** پیشانی  
**جيرو:** نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و  
 پرزدار که در تهییه لباس، کفش، کیف و مانند  
 آنها به کار می‌رود.  
**چلمن:** آن که زودفریب می‌خورد، هالو؛ بی -  
 عرضه، دست و پاچلفتی  
**حضرّ:** آنان که در جایی یا مجلسی حضور  
 دارند؛ حاضران

لغت، املاء، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<p>- معهود - مبلغ - سرخ و سیاه -</p> <p>حلقوم - قید - منصرف - دکان -</p> <p>استیصال - طبیب - قدغن -</p> <p>قداق - تشریف - پرت و پلا -</p> <p>اسکناس - قول - زوایا - مخیله -</p> <p>نشخوار - دقیق - سرسی - ضعیف -</p> <p>شبستان - دماغ - گره - مهارت -</p> <p>احد - وجّنات - تعارف - پهلو -</p> <p>محمل - احوال - شغل - گز -</p> <p>باقلوا - سوغات - قد دراز - کج و -</p> <p>معوج - جویده - غیر متوجه -</p> <p>سپاسگزاری - مهلت - پهلو -</p> <p>استدعا - عاجزانه - صرف - کاه -</p> <p>اصرار - دلی از عزا - بستری -</p> <p>متعارف - ایا و امتناع - پوزقد -</p> <p>آراستن - تخلُف - حلقه - صیغه -</p> <p>بلعت - اهتمام - تام - کراوات -</p> <p>پوتین - بزاق - طاووس - مست -</p> <p>وار - تعجب - قالب بدن - جامه -</p> <p>درزی ازل - قامت - متانت -</p> <p>تعارفات معمولی - برگزار - وقار -</p> <p>فاضل - لایق - معرفی - مقرّه -</p> <p>قلباً مسرور - معهود - آسوده -</p> <p>محجاج - تفکر - تصور - جایز -</p> <p>حرافی - بذله - لطیفه - متکلم -</p> <p>وحده - بلاعارض - امامزاده -</p> <p>حضرت - عبدالعظیم - منچستر -</p> <p>لعنت - حنجره - تنبوشه - بلعیدن -</p> <p>قلنبه - قصیده - فغان - مرحبا -</p> <p>ادعا - فضل - مکرر - حضار -</p> <p>کباده - محظوظ - جبهه - حقیقتاً -</p> <p>تخلص - تحقیر - زواید -</p> <p>متروک - اصرار - مرحوم -</p> <p>پیشاوری - مألف - استعمال -</p>	<p>حلقوم: حلق و گلو</p> <p>خرت و پرت: مجموعه‌ای از اشیا، وسایل و خرد ریزهای کم ارزش</p> <p>خرخره: گلو، حلقوم</p> <p>خوردرفتن: ساییده شدن و از بین رفتن</p> <p>خمره: ظرفی به شکل خُم و کوچک‌تر از آن</p> <p>خفاایا: ج خفیه، مخفیگاه؛ در خفایای ذهن؛ در جاهای پنهان ذهن</p> <p>خوش مشربی: خوش مشرب بودن؛ خوش معاشرتی و خوش صحبتی</p> <p>درزی: خیاط</p> <p>دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه</p> <p>دیلاق: دراز و لاغر</p> <p>سرسرا: محوطه‌ای سقف‌دار در داخل خانه‌ها که در ورودی ساختمان به آن باز می‌شود و از آنجا به اتاق‌ها یا قسمت‌های دیگر می‌روند.</p> <p>(امروزه سرسرا را فرهنگستان به جای واژه بیگانه «هال» و همچنین واژه بیگانه «لابی» به تصویب رسانده است)</p> <p>سکندری: حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش‌آمدن</p> <p>گُنده: تنہ بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم</p> <p>لطیفه: گفتار نفر، مطلب نیکو، نکته‌ای باریک</p> <p>ماسیدن: کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن</p> <p>ما يتعلق به: آنچه بدان وابسته است.</p> <p>مايحتوي: آنچه درون چیزی است.</p>	<p>بذله: شوخی، لطیفه</p> <p>برجک: سازهٔ چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می‌توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.</p> <p>بقوّلات: انواع دانه‌های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات</p> <p>بلامعارض: بی‌رقیب</p> <p>بلعت: فروبردم، بلعیدم؛ صرف کردن صیغهٔ بلعت: خوردن</p> <p>پاپی شدن: در امری اصرار ورزیدن</p> <p>پتیاره: زشت و ترسناک</p> <p>پرت و پلا: بیهوده، بی‌معنی؛ به این نوع ترکیب‌ها که در آنها لفظ دوم، اغلب بی‌معنی است و برای تأکید لفظ اول می‌آید، «مرگب اتباعی» یا «اتباع» می‌گویند.</p> <p>ترفیع: ارتقا یافتن، رتبه گرفتن</p> <p>تصدیق: تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری</p> <p>شبان: چوپان</p> <p>شخیص: بزرگ و ارجمند</p> <p>شرفیاب شدن: آمدن به نزد شخص محترم و عالی‌قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن</p> <p>شش دانگ: به طور کامل، تمام</p> <p>شکوم: شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن</p>



تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

حضرّار - تصدیق - سزاوار - اثنا - سرسرا - عمارت - هم قطار - احتمال - احیاناً - کاینات - اعتنا - تپیدن - غازفریه - برشته - به محض - خرخره - مائدہ - محظوظ - تظاهرات - شخصیص - توطئه - می ماسد - بغل - محض - حفظ ظاهر - ساطور - قصّاب - ضمناً - یک ریز - تعارف - لاقل - بی حیا - آلوی برگان - منحصرًا - میزبان - محض - مختصر - قحطی زدگان - حلقوم - کتل - گردنه - مراحل - مضغ - بلع - هضم - تحلیل - گوشت خوار - تحولات - حبوبات - لیسیده - گلگون - لخت لخت - قطعه بعد اخّرى - جماعت - کرکس - گورستان - منظره - هولناک - تحويل - خنده زورکی - خوشامدگویی - ساختگی - بحبوحه - زوال - بی ثباتی - شقاوت - پتیاره - وقارت - بدقواره - جستم - طنین انداز - معیت - مایتعلق به - حلقوم - بلعیده - صندوقچه - ورزید - ناز شستت - نثار - ادا اطوار - هویدا - حق هق کنان - تقصیر - بیانه - تراشی - خمره روغن - احوال - تسکین - غلیان - حیاط - قشر - تصنیعی - مزاحم - تأسف - فضل - نودوز - کلیه - متفرّعات - انضمّام - مایحتوی - چلاق - تیر

متفرّعات: شاخه‌ها، شعبه‌ها (در متن به معنی متعلقات به کار رفته است)

متکلم وحده: آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می‌گوید.

مجلس آرا: آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می‌شود؛ بزم آرا

محظوظ: مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در محظوظگیر کردن: گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن (اما لای این واژه به صورت محذور نیز آمده است)

محظوظ: بهره‌ور

مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می‌شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می‌گیرد.

مضغ: جویدن

معهود: عهدشده، شناخته شده، معمول

معوج: کج

نامعقول: آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل

واترقیدن: تنزّل کردن، پس روی کردن

وجنات: صورت، چهره

ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی می‌دهند.

همقطار: هریک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند.

شیء عجب: اشاره به آیه «إِنْ هَذَا أَشَيْءُ عَجَابٌ» (سوره ص / آیه ۵)؛ معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می‌رود.

صلة ارحام: به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن  
عاریه: آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند.

علامه: آن که درباره رشته‌ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد.

غلييان: جوشش عواطف و احساسات، شدت هيجان عاطفي

قطعه بعد آخری: تکه‌ای بعداز تکه دیگر  
کاهدان: انبار کاه

کان لم یکی شیئاً مذکوراً: بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چیزی قبل ذکر نبود»؛ در این داستان یعنی تمام خوراک‌ها سر به نیست شد.

کباده: وسیله‌ای کمانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته‌ای از زنجیر یا حلقه‌های آهنی متعدد قرار دارد؛ کباده چیزی را کشیدن: ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن

کتل: پشته، تپه

کلاشینکف: سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار، دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه ساز روسی.

لغت، املا، تاریخ ادبیات	کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
<ul style="list-style-type: none"> <li>- ترفیع رتبه - گله - گله - ارمیا</li> <li>- تانک - توجه - موقع - دفعه -</li> <li>- علامه - منظور - مطمئن -</li> <li>- کلاشینکف - مسلسل - هیکل -</li> <li>قیافه - کنده - بیهوده - موتور</li> <li>دیزلی - احتمالاً - حواس -</li> <li>مهندس - آرپی جی - وهم - قوم</li> <li>- واقعیت - تفنگ - مقابله -</li> <li>سکندر - سلاح - تعقیب - محکم</li> <li>- آغوش - تیره و تار - مبهمن -</li> <li>مرتعش - زانو - کوتاه دیدگی -</li> <li>خیزد -</li> </ul>		<p>کلک: آتشدانی از فلز یا سفال؛ کلک چیزی را <b>هویدا</b>: روشن، آشکار کندن: خوردن یا نابود کردن چیزی</p>

### درس هفدهم: خنده تو

املا	لغت
<ul style="list-style-type: none"> <li>سوسن - دگرگونی - رهایی - آخته</li> <li>کف آلوده - برفرازد - بهاران - انتظار</li> <li>- جزیزه - دستاورد - سزاوار - سو -</li> <li>پیچ و تاب - غم - تبسّم - ستارگان</li> <li>- درخشندگی - غایی - اکتفا -</li> <li>رهگذر - بایست - خلفت - ذی حیات</li> <li>- اوه - بی حد و کران - عقاب آسا -</li> <li>تندر و</li> </ul>	<p>ذی حیات: دارای حیات، زنده، جاندار</p> <p>سرحد: مرز، کرانه</p> <p>غایی: منسوب به غایت، نهایی</p> <p>آخته: بیرون کشیده، برکشیده</p> <p>دستاورد: نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست آید.</p>

### درس هجدهم: عشق جاودانی

املا	لغت
<ul style="list-style-type: none"> <li>مخیله - ترسیم - سجايا - ارزشمند</li> <li>- ذکر - تلاوت - معشوق - غبار -</li> <li>حراج - اهمیت - ناگریز -</li> <li>سالخوردگی - موضوع - صحیفه -</li> <li>ظاهر - صحیفه - مضمون - عجب -</li> <li>عتاب - قواعد - وسوسه - مقاومت -</li> <li>جماعت - اعلان - منتشر - متوقف -</li> </ul>	<p>ابهت: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس جلی: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود.</p> <p>اعلان: آشکار کردن چیزی و باخبر ساختن</p> <p>صحیفه: کتاب</p> <p>عتاب: سرزنش، ملامت، تندي</p> <p>عروس: نشاندن و کاشتن درخت و گیاه</p> <p>اهتمام: کوشش، سعی، همت گماشتن، اهتمام ورزیدن در کاری: همت گماشتن به انجام دادن آن</p>

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

# لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

شتاب - غلغله - کوی و بزرن - همواره  
 - همه‌مه - تأخیر - مهر - نظر -  
 حضور - نیمکت - تسکین - معمول  
 - توزیع جواز - بازرس - ابهت -  
 دهکده - مأمور - کهنه - بستر -  
 خطوط - احوال - غرق حیرت -  
 کرسی - نواحی - دقت - قناعت -  
 تأسف - تلف - بازیچه - گهن - متأثر  
 - تنبیهات - ضربات - صفحه - ضمیر  
 - محو - انتهای - تاسف - لحظه -  
 خدمت گزار - قدر - مستغرق - راضی  
 - رسا - جرئت - سرزنش - کفایت -  
 متنبه - افسوس - ملامت - مستقل  
 - اهتمام - مستقل - هوس - رخصت  
 - حفظ - مغلوب و مهتور - وداع -  
 معرفت - تحریر - کتابت - اهتزاز -  
 ترّنم - ثابت - اوضاع - فرسوده -  
 عَرْش - جان کاه - قوت - خونسردی  
 - عمر - عینک - بستر - هیجان -  
 حالتی غریب - دریغا - شیپور -  
 طنین - مهابت - بغض

کتابت: نوشتن، تحریر، خوشنویسی

کفایت: کافی، بسنده

متنبّه شدن: به زشتی عمل خود پی بردن و

پندگرفتن

مخیلّه: خیال، قوّه تخیل، ذهن

معمّر: سالخورده

بیشه: زمینی که در آن به طور طبیعی  
گیاهان خودرو و درخت روییده باشد.

تسکین: آرامش، آرام کردن

تناور: دارای پیکر بزرگ و قوی

نیایش: لطف تو

افسرده: بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال

جبین: پیشانی

روایی: ارزش، اعتبار

## كلمات هم آوای مهم

فاسد: تباہ	ستور: چهارپا	حرج: تنگی	برائت: بیزاری	آجل: آینده، آخرت
فاصد: رگ زن	سطور: جمع سطر	هرج: آشوب	براعت: برتری، کمال فضل	عاجل: حال، این دنیا، شتاب - کنندہ
فترت: سستی	سخره: مسخره، بیگاری	حرس: نگهبانان، جمع حارس	بهر: برای، بهره	آزار: اذیت
فطرت: سرشت	صرخه: سنگ بزرگ	هرس: آرایش درخت	بحر: دریا	آذار: ماه رومی
فراغ: آسايش	سفر: متضاد حضرا / سفر: کتاب	حزم: دوراندیشی	تأددی: ادا کردن	ابا: امتناع، خودداری
فرق: هجران، دوری	صفر: ماه قمری، عدد صفر	هضم: گوارش/ هزم: شکست	تعدی: تجاوز کردن	عبا: بالاپوش
کحل: سرمہ	سفیر: فرستاده	حلال: جایز، مباح	تائل: دردمندی	اثاث: لوازم منزل
کهل: پیری، کھولت	صفیر: فریاد	هلال: ماه اول ماه	تعلّم: آموختن	اساس: پایه
مأثر: آثار نیک	سقرا: جهنم	حور: زیباروی بهشتی	تبع: پیروی	اثرات: جمع اثر
معاصر: هم عصر	صغر: کوچکی	هور: خورشید	طبع: سرشت، طبیعت، چاپ	عثرات: خطاهای، لغزششها
مباحات: چیزهای پاک و مباح	سلاح: ابزار جنگی	حوزه: ناحیه	تحدید: تعیین حد و مرز	ارش: واحد طول
مباهات: افتخار و فخر	صلاح: نیکی، درست و مصلحت	حوضه: حوض	تهدید: ترساندن	عرش: تخت شاهی، تخته
مبدا: نقطه آغاز	سور: شادی	حول: پیرامون	تراز: میزان، ابزار بنایی	ارض: زمین
مبدع: ابداع کننده	صور: شیپور/ ثور: گاؤنر	هول: ترس	طراز: حاشیه رنگی لباس	عرض: پهنا
متاثر: اندوهگین، اثرپذیرنده	سُور: جمع سوره	حیات: زندگی	تعویذ: دعای چشم زخم، حرز	ازار: شلوار
متعسر: سخت، دشوار	صور: جمع صورت	حياط: محوطه	تعویض: عوض کردن	عذار: چهره
متعاع: کالا	سورت: سوره، تندي	خان: بزرگ ده، شیار لوله تفنگ	توفان: توفنده، غرّان	اسرار: رازها
مطاع: اطاعت شده	صورت: چهره	خوان: سفره، مرحله، بن مضارع	طوفان: باد و باران	اصرار: پافشاری
متائب: دردمند	سیف: شمشیر	خوار: کوچک و حقیر	تین: انجیر	اسیر: گرفتار
متعلم: آموزنده، یادگیرنده	صیف: تابستان	خار: تیغ گل	طین: خاک	اثیر: کره آتش / عصیر: عصاره
متبع: پیروی شده	شبح: سایه	خواستن: طلب کردن	ثقت: اعتماد	اشباح: جمع شبح (سایه)
مطبوع: خوشایند	شبہ: همانندی، گوهری سیاه	خاستن: برخاستن	سقط: کالای بیفاایده، بی ارزش	اشبهاء: جمع شبیه (همانند)

تهیه و تنظیم

احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

محمل: مهد، کجاوه	ضلال: گمراهی	خورد: بن ماضی، مصدر مرخم	ثمر: میوه	القا: آموختن
مهمل: بیهوده	ظلال: سایه‌ها، سایه-بان	خرد: کوچک، ریز	سمر: افسانه	الغا: لغو کردن
مذموم: ناپسند	ضیاء (ضیا): روشنی	خویش: خود، خویشاوند	ثمین: گران بها	الم: درد و رنج
مضموم: دارای حرکت ضمه	ضیاع: آب و زمین، ج ضیعت	حیش: گاوآهن	سمین: چاق و فربه	علم: پرچم
مستور: پوشیده	غدر: خیانت	ذرع: واحد طول (برابر گز)	ثنا: ستایش، سپاس	الیم: دردناک
مسطور: نوشته شده	قدر: ارزش	زع: کاشتن	سن: روشنایی	علیم: دانا
مسلوب: سلب شده	غرابت: شگفتی	ذلت: خواری	ثواب: پاداش	امارت: فرمان روایی
مصلوب: به صلیب کشیده شده	قربت: نزدیکی	زلت: لغزش و خطأ	صواب: درست	عمارت: ساختمان، آباد کردن
منشور: نوشتة نشر، پراکنده	غربت: دوری	ذلالت: خواری	جزر: پس رفت آب دریا	امل: آرزو
منصور: یاری شده، پیروز	قربت: نزدیکی	ضلالت: گمراهی	جذر: ریشه دوم عدد	عمل: کار
منسوب: نسبت داده شده	غرض: مقصد	رثا: سوگواری	حادی: آواز (حدی) خوان	اناء: ظرف
منصب: نصب شده	قرض: وام	رسا: شیوا، رسنده	هادی: هدایت کننده	عنا: درد و رنج
مثونت: هزینه	غريب: عجیب	رغم: خلاف میل، به خاک آلودن بینی	حايل: مانع	انتساب: نسبت دادن
معونت: یاری	قریب: نزدیک	رقم: عدد، نشانه و علامت	هایل: ترسناک	انتصاب: گماشتن، نصب کردن
نذیر: ترساننده	غزا: جنگ	زجرت: راندن	حجر: سنگ	انحاء: جمع نحو، شیوه‌ها
نظیر: مثل و مانند	قضا: تقدير/غذا: خوراک	ضرجرت: تنگدلی	هجر: دوری، جدایی	انها: آگاه کردن
نفر: خوب، دل‌پذیر	غوى: گمراه	زمین: کره زمین	حدز: دوری و پرهیز کردن	ایار: ماه رومی
نقض: شکستن، رد کردن	قوى: نیرومند	ضمین: ضامن	حضر: ماندن، متضاد سفر	عيار: محک، وسیله سنجش
نواحی: جمع ناحیه	فارغ: آسوده	سبا: سرزمین بلقیس	حر: نام غار	باری: آفریننده
نواهی: نهی شده‌ها، ج ناهیه	فارق: جدا کننده، جدا	صبا: باد خبر رسان	هرّا: فریاد بلند	بارع: بر جسته

## تاریخ ادبیات سال دهم

ردیف	مؤلف و اثر	توضیحات	منظوم منتشر	درس
۱	الهی نامه : عطار نیشابوری	دیگر آثار : منطق الطیر ، تذکره الاولیا ، اسرارنامه	منظوم	ستایش
۲	داستان های صاحبدلان : محمدی اشتهرادی		منتشر	اول
۳	قابوس نامه : عنصرالمعالی کیکاووس	نمونه های ادبیات تعلیمی قابوس نامه ، کلیله و دمنه ، گلستان ، بوستان ، مثنوی معنوی ، آثار طنز	منتشر	دوم
۴	سفرنامه : ناصر خسرو	قرن پنجم	منتشر	سوم
۵	گلستان : سعدی	ادبیات تعلیمی	منتشر	سوم
۶	اتاق آبی : سهراب سپهری		منتشر	پنجم
۷	ارزیابی شتاب زده : جلال آل احمد		منتشر	پنجم
۸	اسرار التوحید : محمد بن منور	در احوالات شیخ ابوسعید است که نواده اش آن را نوشته	منتشر	ششم دهم
۹	تفسیر سوره یوسف (ع) : احمد بن محمد بن زید طوسي		منتشر	هفتم
۱۰	پیوند زیتون بر شاخه ترنج : سید علی موسوی گرمارودی		منظوم	هشتم
۱۱	من زنده ام : معصومه آباد		منتشر	یازدهم
۱۲	شاهنامه : فردوسی		منظوم	دوازدهم
۱۳	مثنوی معنوی : مولانا	دیگر آثار : فیه ما فیه ، غزلیات شمس	منظوم	چهاردهم
۱۴	اخلاق محسنی : حسین واعظ کاشفی		منتشر	چهاردهم
۱۵	داستان های دل انگیز فارسی : زهرا کیا (خانلری)	بازگردانی داستان های فارسی به نظر داستان خیر و شر از هفت پیکر (نظمی)	منتشر	شانزدهم
۱۶	لطایف الطوایف : فخر الدین علی صفائی		منتشر	شانزدهم
۱۷	سمفونی پنجم جنوب : نزار قبانی	ترجمه : محمد شکرچی ، ناهید نصیحت ، هادی خسروشاهی	منظوم	هفدهم

تهیه و تنظیم	
احسان محسنی	

## لغت ، املاء ، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

هجدهم	منشور	ترجمه : مهستی بحرینی	مائده های زمینی : آندره ژید	۱۸
هجدهم	منشور		بینوایان : ویکتور هوگو	۱۹

## تاریخ ادبیات سال یازدهم

ردیف	مؤلف و اثر	توضیحات	منظوم منشور	درس
۱	فرهاد و شیرین : وحشی بافقی		منظوم	ستایش
۲	بوستان : سعدی		منظوم	اول
۳	بهارستان : جامی		منشور	اول
۴	تاریخ بیهقی : ابوالفضل بیهقی		منشور	دوم
۵	تحفه الاحرار : جامی		منظوم	دوم
۶	زندگانی جلال الدین محمد مشهور به مولوی : بدیع الزمان فروزانفر		منشور	سوم
۷	اسرار التوحید : محمد بن منور		منشور	سوم
۸	روزها : دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن		منشور	پنجم
۹	لیلی و مجنون : نظامی گنجه ای		منظوم	ششم
۱۰	تذکره الاولیا : عطار		منشور	ششم
۱۱	مرصاد العباد من المبدا الى المعاد : نجم الدین رازی	معروف به دایه ادبیات عرفانی	منشور	هفتم
۱۲	غزلیات شمس : جلال الدین مولوی		منظوم	هفتم
۱۳	گلستان : سعدی		منشور	هشتم
۱۴	عباس میرزا آغازگری تنها: مجید واعظی		منشور	نهم
۱۵	زندان موصل، خاطرات اسیر آزاد شده :		منشور	نهم

لغت ، املاء ، تاریخ ادبیات		کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
		اصغر رباط جزی	
یازدهم	منظوم		هم صدا با حلق اسماعیل : سید حسن حسینی
دوازدهم	منتشر		کاوه ی دادخواه : غلامحسین یوسفی
دوازدهم	منظوم		شاهنامه : فردوسی
چهاردهم	منظوم	حمسی	حمله حیدری : باذل مشهدی
پانزدهم	منتشر	تعلیمی	کلیله و دمنه : نصرالله منشی
پانزدهم	منتشر		جوامع الحکایات و لوامع الروایات : محمد عوفی
شانزدهم	منتشر		شلوارهای وصله دار : رسول پرویزی
شانزدهم	منتشر		سه دیدار : نادر ابراهیمی
هفدهم	منظوم	ترجمه : ع پاشایی	ماه نو و مرغان آواره : رابیندرانات تاگور
هفدهم	منتشر	ترجمه : نجف دریابندری	پیامبر و دیوانه : جبران خلیل جبران
هجدهم	منظوم		دیوان غربی - شرقی : یوهان ولفکانگ گوته
هجدهم	منتشر	ترجمه : سودابه پرتوى	پرنده ای به نام آذرباد : ریچارد باخ

تهیه و تنظیم  
احسان محسنی

## لغت، املاء، تاریخ ادبیات کنکور ۱۳۹۹

### تاریخ ادبیات سال دوازدهم

ردیف	مؤلف و اثر	توضیحات	منظوم منتشر	درس
۱	الهی نامه : سنایی		منتشر	ستایش
۲	گلستان : سعدی		منتشر	اول دوازدهم
۳	کلیله و دمنه : نصرالله منشی		منتشر	اول
۴	روایت سنگرسازان ۲ : عیسی سلمانی لطف آبادی		منتشر	سوم
۵	قصه شیرین فرهاد : فرهاد احمد عربلو		منتشر	پنجم
۶	مثنوی معنوی : مولوی		منتظوم	ششم
۷	فی ما فيه : مولوی		منتشر	ششم
۸	فی حقیقت العشق : شهاب الدین سهروردی		منتشر	هفتم
۹	تمهیدات : عین القضاط همدانی		منتشر	هفتم
۱۰	مثل درخت در شب باران : محمدرضا شفیعی کدکنی	(م.سرشک)	منتظوم	هفتم
۱۱	از پاریز تا پاریس : مخدابراهیم باستانی پاریزی		منتشر	هشتم
۱۲	تذکرہ الاولیا : عطار		منتشر	هشتم
۱۳	کویر : علی شریعتی		منتشر	نهم
۱۴	بخارای من ایل من : محمد بهمن بیگی		منتشر	نهم
۱۵	دری به خانه خورشید : سلمان هراتی		منتظوم	دهم
۱۶	تیرانا : محمدرضا رحمانی	(مهرداد اوستا)	منتشر	دهم

لغت ، املاء ، تاریخ ادبیات		کنکور ۱۳۹۹	احسان محسنی
یازدهم	منتشر		سانتماریا : سید مهدی شجاعی ۱۷
دوازدهم	منظوم		شاهنامه : فردوسی ۱۸
سیزدهم	منظوم		در حیاط کوچک پاییز در زندان : اخوان ثالث ۱۹
چهاردهم	منظوم		منطق الطیر : عطار ۲۰
چهاردهم	منتشر		سنبدادنامه : ظهیری سمرقندی ۲۱
شانزدهم	منتشر		ارمیا : رضا امیرخانی ۲۲
هفدهم	منظوم		هوا را از من بگیر ، خنده ات را نه : پابلو نرودا ۲۳
هجدهم	منظوم		غزلواره ها : شکسپیر ۲۴
هجدهم	منتشر	ترجمه : عبدالحسین زرین کوب	قصه های دوشنبه : آلفونس دوده ۲۵